

از چشمه ار زیارت جامعہ کبیرہ (جرعہ دوازدہم)

«فَثَبَّتَنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيِّثُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ...
مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدْأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَمَنْ
قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِي لَا أَحْصَى ثَنَاءَكُمْ وَلَا أْبْلُغُ
مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ
الْأَخْيَارِ وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجُ الْجَبَّارِ»

سید محمد مهدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۱۲)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه دوازدهم)

شرح فرازهای: «فَتَبَيَّنَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مَوْلَانِيكُمْ وَمَحَبَّتِيكُمْ...
مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ وَمَنْ وَخَدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ
مَوَالِي لَا أُخْصِي ثَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ
قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهَذَاهُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجُ الْجَبَّارِ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: چهار گفتار

ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

گفتار ۱: ثبات قدم در دینداری حقیقی «فَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ» ۷	
تبعیت از دین امام عادل، حقیقت دینداری و ایمان ۹	
ایمان عاریه‌ای، نیازمند تثبیت و استقرار ۱۱	
اهمیت دعا برای تثبیت ایمان مستقر، مخصوصاً در لحظه مرگ ۱۵	
گفتار ۲: توجه به وجه‌الله، تنها راه بندگی «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ» ۱۹	
سه نوع نگاه به ساحت‌های زندگی انسان ۲۱	
- نگاه اول: انحصار زندگی در لذت‌های مادی و دنیایی ۲۱	
- نگان دوم: ترکیب زندگی از لذت‌های مادی و نیازهای معنوی ۲۵	
- نگاه سوم: نیازهای مادی انسان، طریق بندگی خدای متعال ۲۶	
توجه به وجه‌الله، تنها راه بندگی خدای متعال ۳۱	
- ادعیه و ظواهر عبادات، مرتبه نازل وجه‌الله ۳۴	
- دین الهی، مرتبه متوسط وجه‌الله ۳۵	
- اولیاء معصوم (علیهم‌السلام)، وجه‌الله حقیقی ۳۷	
گفتار ۳: مشاهده ملکوت با نور امام «وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ» ۴۱	
نورانی شدن مؤمن با مشاهده ملکوت عالم ۴۳	
مشاهده ملکوت عالم از طریق انوار امام ۴۵	
نورهای ظاهری عالم، مثلی از نور حقیقی ۴۸	
بهره‌گیری از چراغ قلب نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم)، راه رسیدن به رؤیت پروردگار ۵۶	
نیاز مؤمن به چراغ درونی در کنار چراغ بیرونی ۵۹	
داستان عاشورا، برطرف‌کننده حجاب ظلمات و آشکارگر نور امیرالمؤمنین در دوران ظهور و رجعت ۶۰	

- گفتار ۴: اوصاف امام وصف ناپذیر «وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُذَاهُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَّجُ الْجَبَّارِ» ۶۳
- وصف اول امام: نور درونی و بیرونی برای خوبان ۶۵
- وصف دوم امام: هدایت گر اهل برّ و تقوا ۶۶
- حقیقت تقوا و برّ، سیر کردن با برنامه امام ۶۶
- امام، هدایت گر ابرار ۶۸
- وصف سوم امام: حجت برای خداوند جبار ۶۹
- معنای اوّل جباریت خدا: جبران کسر ها و شکستگی ها ۶۹
- معنای دوم جباریت خدا: ظهور سلطنت و قدرت او در همه عوالم ۷۱
- توجه به جباریت خدا، راهی برای خداشناسی ۷۲
- تسلیم و رضا در برابر جباریت خدا، راه رسیدن به توحید ۷۶
- رضای به تقدیر الهی، برطرف کننده همّ و غم ۸۰
- حجج الهی، تنها طریق تسلیم در برابر جباریت خدا ۸۲

گفتار ۱

ثبات قدم در دینداری حقیقی
«فَثَبَّتَنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيْتُ عَلَى
مُؤَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ»

^۱ بخش مهمی از زیارت جامعه کبیره، دعاهایی است که بعد از اقرار به مقامات اهل بیت علیهم السلام از خدای متعال می‌خواهیم.

«قَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مَوَالِيكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ».

تبعیت از دینِ امامِ عادل، حقیقتِ دینداری و ایمان

بزرگترین نعمتی که خدای متعال به مؤمن عطا کرده، مقام معرفت ائمه علیهم السلام است و اینکه به انسان توفیق داده شده به زیارت امام علیهم السلام برود - که از افضل عبادات است - و بعد هم در آنجا پس از اقرار به مقامات اهل بیت علیهم السلام - که مضمون زیارات و سلامهاست - از خدای متعال درخواست کند که ما را بر موالات ائمه علیهم السلام و محبتشان و در همان مسیری که آنها ترسیم کردند و دینی که آنها آوردند، ثابت قدم بدارد؛ «قَتَّبَتْنِي اللَّهُ». چون انسان در دینداری اش هم ممکن است به دنبال امام عادل باشد که از طرف خداست و هم ممکن است به دنبال کسی باشد که از طرف خدای متعال نیست.

در روایات اهل بیت علیهم السلام باب مفصلی است پیرامون کسی که دیندار است، اما در دینداری اش دنبال امام عادل نیست^۲ و آن مسیری که امام عادل تصویر کرده را دنبال نمی‌کند؛ بلکه دنبال امامی است که از طرف خدا نیست.

انسان باید در دینداری خودش، در پرتوی دینی حرکت کند که امام علیهم السلام محورش باشد. در روایت است که فرمود: در روز قیامت، نبی اکرم صلی الله علیه و آله حُجْزَه الهی را اخذ می‌کند و ما اهل بیت هم به حُجْزَه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اخذ می‌کنیم و شیعیان ما هم به حُجْزَه ما اخذ می‌کنند؛ «أَخِذْ

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۹۵/۹/۶ مصادف با ۲۶ صفر ارائه شده است.

۲. الکافی، بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ، ج ۱، ص ۱۸۰.

بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا»^۱. اگر «حجزه» در مورد غیر خدای متعال به کار رفته بود، ممکن بود آن را «چنگ زدن به دامن او» ترجمه کرد، ولی در باب خدای متعال نمی شود این طور معنا کرد. روایات، حجزه را معنا کرده اند؛ فرمود: حجزه یعنی نور.^۲ بنابراین، معنای آن حدیث، این می شود که سیر نبی اکرم ﷺ با نور الهی است و ما در پرتوی نور نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ، به سمت خدا حرکت می کنیم. در روایت دیگری فرمودند: «بِحُجْزَةِ اللَّهِ» یعنی «بِدینِ اللَّهِ»^۳. بنابراین معنای حدیث آن است که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ، متمسک به دین خداست و ما اهل بیت ﷺ هم به دین نبی اکرم ﷺ متمسک هستیم و شیعیان ما هم متمسک به دین ما هستند. کأنه ما، از طریق آن بندگی ای که وجود مقدس معصومین ﷺ نسبت به خدای متعال می کنند، به خدا نزدیک می شویم.

علی ای حال، اگر انسان در حرکت به سمت خدای متعال به دنبال امام عادل باشد، یعنی با دینی که دین امام معصوم ﷺ است، به سمت خدا حرکت کند، به سعادت خواهد رسید. چنین انسانی در روایات نیز بسیار مدح شده است. فرمودند: کسی که دنبال امام عادل می رود و از طریق او دینداری می کند، به مقصد هم می رسد؛ و اگر لغزش هم داشته باشد، خدای متعال

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذَ بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الْحُجْزَةُ قَالَ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ بِالْحُجْزَةِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَلْ مُحَمَّدٍ آخِذُونَ بِأَمْرِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِأَمْرِنَا؛ التوحيد، ص ۱۶۵، ح ۱.

۲. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا ﷺ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذَ بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا ثُمَّ قَالَ وَ الْحُجْزَةُ النُّورُ؛ التوحيد، ص ۱۶۵، ح ۲.

۳. عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْيَقْظَانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذًا بِحُجْزَةِ رَبِّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا فَتَحْنُ وَ شِيعَتُنَا حَزْبُ اللَّهِ وَ حَزْبُ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ» وَ اللَّهُ مَا نَزَعُمْ أَنَّهَا حُجْزَةُ الْإِزَارِ وَ لَكِنَّهَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذًا بِدِينِ اللَّهِ وَ تَجِيءُ آخِذِينَ بِدِينِ نَبِيِّنَا وَ تَجِيءُ شِيعَتُنَا آخِذِينَ بِدِينِنَا؛ التوحيد، ص ۱۶۶، ح ۳.

لغزش‌هایش را جبران می‌کند. ولی اگر کسی به‌دنبال امام عادل و امامی که از طرف خداست نبود، اعمال خیرش هم نتیجه نمی‌دهد.

در تعبیر روایات، امامی که از طرف خدا نباشد، امام جائز است: «إِمَامٌ جَائِزٌ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ»^۱. امام عادل هم در روایات ما به امامی تفسیر شده که من الله است. کفار هم دیندار هستند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: پیغمبر ما! به آنان بگو ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾^۲. یعنی آنها هم دین دارند.

اگر انسان در دینداری خودش به‌دنبال امام عادل و به‌دنبال همان دینی که از طریق امام الهی به او می‌رسد، بود، این، عامل نجات اوست؛ و اگر خطایی هم از او سر بزند، این خطا قابل تدارک است. غیر معصوم، خطا می‌کند. خطا یعنی تَعْمُدُ در گناه نیست. مؤمن، مُتَعَمِّد در معصیت نیست، ولی گاهی خطا می‌کند؛ و این خطا، قابل تدارک است. ولی اگر انسان در دینداری خودش دنبال امام عادل نبود، اعمال صالحش هم مفید نیست و در آخرت هم به کار او نمی‌آید. این، مضمون خیلی از روایات است.

ایمان عاریه‌ای، نیازمند تثبیت و استقرار

حال در این فراز، ما - که هدایت شده‌ایم و دنبال امام عادل هستیم و به موالات و محبت آنها رسیده‌ایم و از طریق دین آنها به سمت خدای متعال حرکت می‌کنیم - از خدای متعال درخواست می‌کنیم که به ما ثبات قدم در این دینداری عطا کند؛ «فَثَبَّتَنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ»

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ يَعْنِي مِّنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ إِنَّمَا عَنَى بِهِذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِزٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِلَيْهِ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فَ«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۳.

۲. ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾؛ سوره کافرون، آیه ۶.

عَلَىٰ مَوْلَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ»^۱. از روایات استفاده می‌شود که حتی انسانی که به او حقیقت نور ایمان عطا شده هم، ممکن است در معرض خطر باشد؛ ممکن است خدای متعال کسی را هدایت هم نکند، اما در عین حال، این شخص در معرض زیغ و انحراف از مسیر مستقیم باشد. این‌طور نیست که اگر کسی هدایت شد و ایمان به او داده شد، این تضمین شده باشد.

در روایات مفصلی که در باب احوال قلب وارد شده، این‌طور بیان شده که انسان‌ها چند دسته هستند. یک دسته آنهایی هستند که ایمان قطعی و مستقر دارند. عده‌ای هم هستند که ایمان به آنها داده شده، اما ممکن است خدای متعال این ایمان را برایش تمام نکند و ممکن هم هست که تمام نکند؛ به تعبیر روایات، ایمانشان ایمان مُستودع است.

خدای متعال در سوره مبارکه «انعام» می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾^۲. یعنی خدای متعال شما را از یک نفس انشاء کرده که طبق بیان مفسرین، مقصود از نفس واحده این است که آغاز نسل بشری از وجود مقدس حضرت آدم ﷺ است. در ادامه می‌فرماید: ولی شما دو دسته می‌شوید؛ دسته‌ای که مستقر هستند و دسته‌ای که مستودع هستند.

معنای ظاهری‌ای که مفسرین برای این بخش از آیه مطرح کرده‌اند، این است که همه انسانها از نسل حضرت آدم ﷺ به دنیا می‌آیند، و دائماً در هر زمانی عده‌ای از آنها استقرار در زمین پیدا می‌کنند و عده‌ای هم در اصلاّب و ارحام ودیعه هستند و هنوز به دنیا نیامده‌اند؛ «مُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ». مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (رض) هم ظاهر آیه را همین‌طور معنا می‌کنند که همه شما را از یک انسان آفریدیم و انشاء کردیم، ولی شما در حال رفت و آمد هستید؛ عده‌ای از شما مستقر بر زمین هستید و عده‌ای هم هنوز در اصلاّب و ارحام به ودیعه

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۹۸.

هستید و به تدریج روی زمین خواهید آمد. این، معنای ظاهری آیه است که در بعضی از روایات هم تأیید شده است.^۱

ولی روایات متعدد دیگر، آیه را این طور معنا کرده اند که «مُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» یعنی همه انسانها از یک سرچشمه آمده اند، ولی یک عده ایمانشان ایمان مستقر است، و یک عده ایمانشان مستودع است. در روایتی از علی بن ابراهیم، حضرت در ذیل این آیه فرمودند: مستقر، ایمانی است که «يَثْبُتُ فِي قَلْبِ الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَمُوتَ»^۲؛ ایمان مستقر، ایمانی است که تا هنگام مرگ در او ثابت است. «وَ الْمُسْتَوْدَعُ هُوَ الْمَسْلُوبُ مِنْهُ الْإِيمَانُ»؛ مستودع، آن کسی است که ایمان به او داده شده، ولی ممکن است از او سلب شود.

در روایت دیگری، وجود مقدس امام رضا علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيَّ عَلَى النَّبُوَّةِ»^۳؛ خدای متعال انبیاء علیهم السلام را بر سرشت نبوت آفریده. «فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ»؛ لذا همیشه صفت نبوت را دارند و از آنها سلب نمی شود. «وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ»؛ خدای متعال، مؤمنین را هم بر سرشت ایمان آفریده و ایمانشان مستقر است و همیشه مؤمن هستند. «وَ أَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا»؛ دسته ای هم هستند که خدای متعال ایمان را در آنها عاریه و امانت گذاشته؛ یعنی سرشت شان و خلقت شان آغشته با ایمان نیست، و ایمان در

۱. عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْأَصْبَغِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: وَ هُوَ يَسْأَلُ عَنْ مُسْتَقَرٍّ وَ مُسْتَوْدَعٍ قَالَ: «مُسْتَقَرٌّ فِي الرَّحِمِ وَ مُسْتَوْدَعٌ فِي الصُّلْبِ وَ قَدْ يَكُونُ مُسْتَوْدَعٌ الْإِيمَانُ ثُمَّ يَنْزِعُ مِنْهُ وَ لَقَدْ مَشَى الزُّبَيْرُ فِي ضَوْءِ الْإِيمَانِ وَ تَوَرَّهَ حَتَّى قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى مَشَى بِالسَّيْفِ وَ هُوَ يَقُولُ لَا تَبَاعِ إِلَّا عَلِيًّا»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۷۱.

۲. جَاءَ فِي تَفْسِيرِ الْقُمِيِّ: «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» قَالَ: «الْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الَّذِي يَثْبُتُ فِي قَلْبِ الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَمُوتَ وَ الْمُسْتَوْدَعُ هُوَ الْمَسْلُوبُ مِنْهُ الْإِيمَانُ»؛ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳. عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيَّ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ وَ أَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا فَإِنْ شَاءَ تَمَمَهُ لَهُمْ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ. قَالَ: وَ فِيهِمْ جَرَتْ «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» وَ قَالَ لِي: إِنْ فَلَانَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا إِيْمَانَهُ فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سَلَبَ إِيْمَانَهُ ذَلِكَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۴.

وجود آنها عاریه است. «إِنْ شَاءَ تَمَمَهُ لَهُمْ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ»؛ اگر بخواهد، ایمان را در آنها تتمیم می‌کند و اگر هم بخواهد، این ایمان را از آنها سلب می‌کند. درباره اینهاست که خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾.

بعد فرمودند: «إِنَّ فَلَانًا كَانَ مُسْتَوْدَعًا إِيْمَانُهُ فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سَلَبَ إِيْمَانُهُ ذَلِكَ»؛ ظاهراً این فقره راجع به ابوالخطاب است که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و حضرت هم گاهی او را تحسین کرده بودند، ولی بعدها انحراف عقیدتی پیدا کرد و امام صادق علیه السلام او را طرد و لعن کردند. حضرت فرمودند: این از همان کسانی بود که ایمانش، ایمان مستودع بود. دور و بر امام صادق علیه السلام بود، از اصحاب حضرت بود، حضرت تمجیدش می‌کردند، ولی برگشت. بنابراین، عده‌ای ایمانشان ایمان عاریه‌ای است؛ ممکن است خدای متعال ایمانشان را تثبیت کند و ممکن است ایمان را سلب کند. البته این هم باید در جای خودش توضیح داده شود که چرا خلقت انسانها این‌طور است.

در روایت دیگری از کتاب شریف کافی، حضرت می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيْمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ»؛ خدای متعال عده‌ای را برای ایمان خلق کرده، آنها مؤمن هستند و ایمانشان هم زوال ندارد. «وَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ»؛ یک عده‌ای هم کافرند و از کفر بیرون نمی‌آیند؛ که البته این مرحله از خلق، متأخر از اختیار انسان است. «وَ اسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيْمَانَ فَإِنْ يَشَاءُ أَنْ يَتِمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ»؛ عده‌ای هم، ایمانشان ودیعه است و اگر مشیت الهی تعلق بگیرد، ایمان را در آنها تمام می‌کند. یعنی ایمان به آنها عطا می‌شود و جزو مؤمنین حقیقی می‌شوند. «وَ إِنْ يَشَاءُ أَنْ يَسْلُبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ»؛ و اگر هم اراده الهی به این تعلق بگیرد که ایمان را از آنها سلب کند، ایمان از آنها سلب خواهد شد.

بنابراین، مطابق روایات، ممکن است به کسی ایمان داده باشند، ولی این ایمان، متعلق به وجودش نباشد. ایمانی که به او داده‌اند، چیز قیمتی‌ای است، ولی عاریه است. تعلق این ایمان

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيْمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ وَ اسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيْمَانَ فَإِنْ يَشَاءُ أَنْ يَتِمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ وَ إِنْ يَشَاءُ أَنْ يَسْلُبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ وَ كَانَ فَلَانٌ مِنْهُمْ مُعَارًّا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۱.

به او بستگی دارد به اینکه چطور عمل کند؛ اگر خوب عمل کند، خدای متعال ایمان را در او مستقر می‌کند، ولی اگر خوب عمل نکرد، همین کسی که زمانی مؤمن بود و دور و بر ائمه علیهم‌السلام بود، سلب ایمان می‌شود. این یکی از مخاطراتی است که انسان را تهدید می‌کند.

در برخی از روایات، علامتهایی برای ایمان مستقر ذکر شده است. مثلاً فرمودند: آن کسی که قول و عملش یکی است، ایمانش ایمان مستقر است؛ ولی اگر عمل و قولش دو تا شد، ایمانش مستودع است.^۱ کأنه ایمان اگر ایمان حقیقی باشد، اثرش این است که در اعضا و جوارح و اعمال انسان هم ظاهر می‌شود. ولی اگر ایمان، ایمان مستقر نبود، این در قلبش چیزی هست و به زبانش هم جاری می‌شود، ولی در اعضا و جوارح و عملش جریان پیدا نمی‌کند.

اهمیت دعا برای تثبیت ایمان مستقر، مخصوصاً در لحظه مرگ

برای تثبیت این ایمان هم، دعاهایی ذکر شده است. از جمله در حدیثی که مرحوم شیخ در «تهذیب» نقل می‌کند، محمد بن سلیمان دیلمی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: شیعیان شما می‌گویند ما دو جور ایمان داریم، ایمان مستقر و مستودع. یک ذکر و دعایی به من یاد بدهید که اگر من بر آن مداومت کنم، ایمان من به کمال برسد. حضرت فرمودند: به دنبال همه نمازهای فریضه‌ات، این ذکر را بگو: «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا...»^۲. از این دعا، تعبیر به عدیله

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: «إِنَّ الْحَسْرَةَ وَ النَّدَامَةَ وَ الْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَتَفَعَّ بِمَا أَبْصَرَهُ وَ لَمْ يَدْرِ مَا الْأَمْرُ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ مُقِيمٌ أ نَفَعَهُ لَهُ أَمْ ضَرَّ قُلْتُ لَهُ فَبِمَ يَعْرِفُ النَّاجِي مِنْ هَؤُلَاءِ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَاتَّبَتْ لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۱.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدِّيلَمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ شِيعَتَكَ تَقُولُ إِنَّ الْإِيمَانَ مُسْتَقَرٌّ ﴿وَمُسْتَوْدَعٌ﴾ فَعَلَّمَنِي شَيْئاً إِذَا أَنَا قُلْتُهُ اسْتَكْمَلْتُ الْإِيمَانَ قَالَ: «قُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ فَرِيضَةً رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِيٍّ وَلِيًّا وَ إِمَامًا وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيتُ بِهِمْ أَيْمَةً فَارْضِنِي لَهُمْ ﴿وَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾»؛ تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۴۱۲.

ثانیه یا عدیله صغیره هم می‌شود؛ کأنه مانع از عدول انسان در لحظه مرگ می‌شود. دعای عدیله برای لحظه مرگ است.

یکی از اوقاتی که شیطان حمله می‌کند برای اینکه ایمان را از انسان سلب کند، همین لحظه مرگ است. گویا بعضی ایمان‌شان تا آن لحظه مستودع است، و در آن لحظه ایمان از ایشان سلب می‌شود؛ بعضی‌ها را هم شیطان زودتر ایمان‌شان را می‌برد. شیطان، با ایمان کار دارد و گرد متّین و مؤمنین می‌گردد. ﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾^۱ از چهار طرف می‌آید و آن چیزی را هم که می‌خواهد سلب کند، ایمان انسان است؛ اگر از ناحیه عمل هم به انسان نزدیک می‌شود، مقصود اصلی‌اش ایمان انسان است و می‌خواهد قلب انسان را تسخیر کند. یکی از مواقف خطر حمله شیطان، موقف رفتن از دنیا است. شیطان همه تعلقات انسان را پیش می‌آورد تا ایمان را در آن لحظه سلب کند. دعای عدیله، برای این است که انسان در آن لحظه تثبیت شود.

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾^۲ آنهایی که ایمان آوردند و هدایت الهی را پذیرفتند، خدای متعال آنها را به وسیله قول ثابت تثبیت می‌کند. این آیه شریفه، ناظر به همین است و روایات ذیل این آیه، این آیه را به حین موت و لحظه‌ای که انسان وارد عالم برزخ و قبر می‌شود، تفسیر کرده‌اند. فرمود آنهایی که مؤمن هستند، شیطان از هر طرف به آنها هجوم می‌آورد و خدای متعال هم در لحظه مرگ و در قبر آنها را تثبیت می‌کند. روایات فراوانی هم به این نکته اشاره دارند که آنهایی که ایمان‌شان ایمان مستقر نبوده، ممکن است در آن لحظه ایمانشان را از دست بدهند.

بنابراین یک عده ایمان‌شان، ایمان ثابت است و جزء وجودشان شده، و عده‌ای هم ایمانشان ودیعه‌ای است. بلا تشبیه مثل اینکه بوی عطر از خود عطر است، اما کسی که عطر

۱. ﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۳.

۲. ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

می‌زند، بوی خوش از خودش نیست، بلکه برای عطر است؛ حال، ممکن است این بو سلب بشود. یک کسی خودش مؤمن است، و یک کسی هم ایمان در اصل وجودش نیست و به او امانت داده‌اند تا ببینند با این امانت چگونه سلوک می‌کند. اگر خوب عمل کند، این ایمان برای او تثبیت می‌شود و اگر هم بد عمل کند، ممکن است این ایمان از او سلب شود. شیطان هم دنبال همین است که این ایمان را بگیرد؛ ممکن است این ایمان مستودع، تا لحظه مرگ هم برای انسان ثابت بماند، اما آن لحظه از انسان گرفته شود.

یکی دیگر از آیاتی که فی الجمله دلالت بر همین مطلب دارد، آیه مبارکه سوره آل عمران است: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»^۱. اتفاقاً این آیه در اواخر زیارت جامعه کبیره هم آمده است: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أُنْزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»^۲. در پایان زیارت جامعه کبیره، از خدا می‌خواهیم که خدایا! ما به آنچه تو نازل کردی، ایمان آوردیم. شاید مقصود از «مَا أُنْزِلَتْ» آیات مبارکاتی است که در باب ولایت آمده، که منافقین قبول نکردند، اما محبین اهل بیت علیهم‌السلام به این آیات هم ایمان آوردند. «وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ»؛ ما از پیغمبر تو در آن امری که منافقین تبعیت نکردند، تبعیت کردیم. وقتی به منافقین گفته شد نماز بخوانید و روزه بگیرید، تبعیت کردند، اما در این امر مهم نتوانستند حضرت را تبعیت کنند. «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ خدایا! ما را در مقام شهادت قرار بده و جزو آنهایی که شاهد هستند و به مقام شهود رسیدند، ثبت کن. «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»؛ خدایا! بعد از اینکه ما را هدایت کردی، ما را مبتلا به زیغ قلب نکن. «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»؛ از ناحیه خودت به ما رحمت ببخش. ظاهراً این رحمت، همان حقیقت ایمان و کمال ایمان در انسان است. «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

روایاتی ذیل آیه شریفه «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» است که می‌فرماید: این آیه را زیاد بخوانید، چون هدایت یک امر تضمین‌شده نیست. در روایتی که هشام از حضرت

۱. «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»؛ سوره آل عمران،

آیه ۸.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده، ایشان می‌فرمایند: خداوند متعال این آیه را از زبان قومی نقل می‌کند که انسانهای صالحی بودند و حرفشان این بود که ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾^۱ چرا؟ چون می‌دانند که ممکن است برگردند و به‌سوی کج‌فهمی‌ها منحرف شوند. بنابراین، حتی بعد از اینکه خدای متعال، قلب را هدایت کرده و ایمان را به قلب عنایت کرده، ممکن است قلب انسان دچار انحراف شود. لذا در روایت دیگری که عیاشی نقل کرده، حضرت فرمودند: زیاد بر این دعا مداومت داشته باشید، چون در معرض خطر هستید.^۲ این خطری است که مؤمنین را تهدید می‌کند و شیطان پیوسته تلاش می‌کند که انسان را از مسیر ایمان منحرف کند. ما هم باید نگران این امر باشیم که مبادا شیطان سرمایه ایمان ما را ببرد. لذا در فرازهای انتهایی زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم که خدایا! تو به ما موالات و محبت ائمه علیهم السلام را عنایت کردی، دین آنها را عنایت کردی و ما از طریق شعاع وجودی آنها، ولایت آنها و دین آنها به‌سمت خدای متعال حرکت می‌کنیم؛ ما متمسک به دین آنها هستیم. پس ما را دچار انحراف و زیغ از این محبت و ولایت نکن.

۱. عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام: «...يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ حَكَى عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلَى عَمَاهَا وَرَدَاهَا إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبَصِّرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَ سِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بظَاهِرٍ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

۲. عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «أَكْثَرُوا مِنْ أَنْ تَقُولُوا ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ وَ لَا تَأْمَنُوا الزِّيغَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۹.

گفتار ۲

توجه به وجه‌الله، تنها راه بندگی
«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ
قَبْلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»

«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ».

در این فراز نورانی از زیارت جامعه کبیره، خطاب به اهل بیت (علیهم السلام) می‌گوییم: اگر کسی اراده خدای متعال را کرد و تصمیم گرفت به‌سوی خدای متعال حرکت کند و عبادت خدای متعال را انجام بدهد، هر کسی این تصمیم را گرفت، راه خودش را از شما آغاز می‌کند؛ «بَدَأَ بِكُمْ».

«وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ»؛ هر کسی هم که به حقیقت توحید راه پیدا کرده و موحد شده، این توحید را از شما پذیرفته است. یعنی شما حقیقت توحید و نورانیت معرفت خدای متعال را به او عنایت کرده‌اید و او هم از شما پذیرفته است.

«وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»؛ و اگر هم کسی مقصدش خدای متعال باشد و بخواهد به سوی او حرکت کند - یعنی آن پایانی که به عنوان مقصد برای خودش در نظر می‌گیرد، خدای متعال باشد - آن انسان، برای رسیدن به آن مقصد، متوجه به‌سوی شما می‌شود.

سه نوع نگاه به ساحت‌های زندگی انسان

– نگاه اول: انحصار زندگی در لذت‌های مادی و دنیایی

انسان‌ها در شناخت خود و شناخت راه و هدفشان متفاوت هستند. گروهی خودشان را در حد غرائز و در حد دنیا می‌شناسند و بیشتر از این از خودشان ادراکی ندارند؛ احساس می‌کنند توده انبوهی از ماده هستند که به پیچیدگی خاصی رسیده و طبیعتاً یک خصوصیات و آثار و صفاتی پیدا کرده که در غیر آن نیست. یعنی بیش از این، از خودشان شناخت ندارند که یک روزی به دنیا می‌آیند و یک روز هم از دنیا می‌روند. بنابراین اندازه وجودی

آنها در حد همین هفتاد سال و صد سال است؛ و سرمایه‌ای هم که دارند، در حد غرائزشان است که به کامجویی از دنیا و به لذت‌های غریزی در این دنیا برسند. اینکه انسانی درکش از خودش، بیش از این نباشد و معتقد باشد که از دل ماده بیرون آمده و بعد هم به ماده برمی‌گردد و مدت عمر و حیاتش هم همین شصت سال و هفتاد سال است و این دنیا هم چیزی جز دنیای مادی و لذت‌های مادی نیست، و نهایت چیزی هم که می‌تواند به او برسد، بیشتر بهره‌مند شدن و بیشتر لذت بردن از دنیاست، این همان تلقی‌ای است از آغاز، اهل باطل و اهل دنیا داشتند و به همین حد اکتفا می‌کردند. قرآن از آنها این‌طور تعبیر می‌کند که ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱؛ فقط ظاهری از حیات دنیا می‌شناسند. یعنی نه تنها از عوالم دیگر بی‌خبرند که از دنیا هم تنها ظاهرش را می‌شناسند.

به تعبیر قرآن، اعتقاد آنها این است که ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾^۲؛ جهان، چیزی جز همین زندگی دنیا نیست؛ یک روز به دنیا می‌آییم و یک روز هم می‌میریم و ورای این مرگ و زندگی مادی، خبر دیگری نیست. آن چیزی هم که سرنوشت ما به دست اوست و ما در اختیار او هستیم، همین دنیا و طبیعت و قوانین طبیعی است؛ ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾. همین قوانین است که یک روز ما را هلاک می‌کند و زندگی ما را به پایان می‌برد. ورای این، خبر دیگری نیست. انسانی که خودش را در حد غرائزش می‌شناسد و دنیا را هم اساس می‌داند و ورای دنیا اعتقاد به چیز دیگری ندارد و عمر خودش را هم شصت سال و صد سال می‌داند، طبیعی است که در تمام دوران عمر خودش دنبال این باشد که بیشتر به لذات مادی و کامجویی از دنیا برسد.

۱. ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾؛ سوره روم، آیه ۷.

۲. ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ سوره جاثیه، آیه ۲۴.

از مهمترین اغوائت شیطان همین است که انسان را نسبت به خودش، راهش و هدفش، اغواء و سردرگم می‌کند؛ ﴿لَا ضَلَالَةَ لَهُمْ وَلَا مَنِيْنَهُمْ﴾^۱ معنای اضلال همین است که انسان را در سردرگمی می‌برد، و انسان دیگر نه خودش را می‌بیند، نه راهش را می‌بیند، نه هدفش را می‌شناسد، و سرمایه‌های خودش را بیش از همین دنیای مادی نمی‌بیند. انسان در فضای تاریک و بدون نور، حقایق را نمی‌بیند؛ حتی خودش و سرمایه‌ها و توانایی‌هایش را نمی‌بیند. راهی که باید طی کند، مسیری که از آنجا آمده، فضایی که الان در آن هست و فضاهای آینده‌ای که باید به سمت آنها حرکت کند، همه در نگاه چنین انسانی مبهم و تاریک است. چنین انسانی رو به دنیا می‌آورد و و تنها به دنبال بهره‌مندی بیشتر از دنیاست.

همه دستگاه باطل از دیرباز، دولت‌های باطل و همه تمدن‌های مادی از دوران‌های قدیم، هدفشان و وعده‌ای که به بشر می‌دادند، بیش از این نبوده؛ رفاه بیشتر در دنیا، امنیت بیشتر مادی، خوشی و لذت‌جویی بیشتر در دنیا. الان هم تمدن‌های مادی، با همه ادعای پیشرفت و توسعه و تمدنی که دارند، همه وعده‌هایشان بیش از وعده به دنیا و لذت‌های دنیا نیست. شما هیچگاه در دستگاه شیطان، در دستگاه ابلیس و در دستگاه فراعنه از ابتدا تا انتهای تاریخ، بیش از دعوت به دنیا و لذت‌های مادی و کامجویی در دنیا نمی‌بینید. لذا از جمله مهمترین برنامه‌ریزی‌هایی که می‌کنند تا انسان به دنبال آنها حرکت کند و امکانات و توانایی‌های خودش را در اختیار آنها قرار دهد، همین است که انسان را نسبت به گذشته و آینده خودش غافل کنند و او را مشغول به دنیا کنند تا بیش از دنیا تلقی‌ای از خودش و سرمایه‌هایش نداشته باشد. این، از جمله تلاش‌هایی است که دستگاه باطل و دستگاه ابلیس از دیرباز انجام می‌داده است. اُمَنیه‌ها و هوس‌ها و آرزوهایی که دستگاه باطل در انسان ایجاد می‌کرده، آرزوهای در حد دنیا بوده؛ و همواره سعی می‌کرده این آرزوها را در انسان زنده کند، تعلق به دنیا را در او رشد

۱. ﴿لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا * وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَأُمرِّنَّهُمْ فَلْيَتَّكِنَ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأُمرِّنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾؛ سوره نساء، آیات ۱۱۸-۱۱۹.

بدهد، حرص به دنیا را افزایش بدهد و سطح آگاهی و معرفت انسان را در حد معرفت از همین دنیا نگه بدارد. در گذشته همین طور بوده، الان هم همین طور است؛ یعنی تمدن معاصر ما - که به قول خودشان پیشرفته ترین و توسعه یافته ترین تمدن مادی همه اعصار است - هیچ فرقی با تمدن ها و زندگی های گذشته بشر اهل دنیا نداشته و هر دو این خصوصیت مشترک را داشته اند. درکشان از خودشان و از دنیای خودشان و از اهداف خودشان، در حد درک مادی و غرائز انسان و لذت های غریزی بوده، و طبیعتاً آن تمدنی را هم که پی ریزی می کرده اند، تمدنی بوده که بشر نهایتاً می توانسته در آن به کامجویی مادی و لذت جویی بیشتر از دنیا برسد.

این یک نگاه به انسان است. طبیعی است انسانی که به دنبال تأمین غرائز خودش است و بیش از این مطالبه ای ندارد، به دنبال انبیاء الهی و اولیاء معصوم حرکت نمی کند؛ نه فقط دنباله رو آنها نمی شود، بلکه آنها را مزاحم خودش می بیند و با آنها درگیر می شود. یک ریشه درگیری با انبیاء الهی از آغاز تا انجام، همین است. انسان های راضی به دنیا، نه تنها دنبال انبیاء الهی حرکت نمی کردند، بلکه دعوت انبیاء الهی را بر خلاف آن هدف و مقصود خودشان می دیدند و تلاش می کردند که جلوی نشر معارف انبیاء و دعوتشان را بگیرند. الان هم دستگاه تمدن مادی، همین است؛ و از سر آغاز خودش در تلاش بوده تا جلوی اعتقاد انسانها را به غیب عالم، به معنویات و آن چیزی که انسان نیازمند به اوست، بگیرد.

طبیعی است اگر انسان اینطور شد، آن امامت و مدیریت هم که برای زندگی خودش می پسندد و راضی به اوست، همین امامت و مدیریت است که دنیای مادی اش را تأمین کند و او را به امنیت مادی و رفاه مادی برساند. یعنی کأنه انسان، حیوانی است که باید برای او جامعه ای ساخت که در آن بخورد، بیاشامد، بخوابد، لذت ببرد و بعد هم در همین راه قربانی بشود. طبیعی است با این نگاه، هیچگاه انسان رو به خدای متعال و اولیاء او نمی آورد و نیازی هم به امامت اولیاء معصوم احساس نمی کند. چنین انسانی خودش را مستغنی می بیند؛ وقتی مستغنی دید، طبیعی است که طغیان و سرکشی می کند، و نه فقط زیر بار اولیاء الهی نمی رود که مقابل آنها هم می ایستد و سدّ راه آنها می شود.

– نگان دوم: ترکیب زندگی از لذت‌های مادی و نیازهای معنوی

نگاه دوم، نگاه انسانی است که معتقد است هم می‌بایست دنیا را داشت و هم آخرت را. تعریفش از دنیا هم همان تعریف نگاه قبل است؛ یعنی انسان لذت‌های مادی را می‌خواهد و دنبال لذت‌های مادی حرکت می‌کند و رسیدن به لذت‌های مادی را به عنوان یک هدف قبول دارد. یعنی معتقد است انسان در عین حال که دارای یک خواسته‌های بلند و رفیعی است که باید به آنها برسد، یک نیازهای طبیعی و مادی هم دارد که باید برای ارضاء این نیازهای مادی تلاش کند و سعی کند هرچه بهتر و فراوان‌تر این نیازهای مادی را تأمین کند. این، نگاه دوم است. این دسته از انسان‌ها هم‌زمان به دو مدیریت روی می‌آورند و دو ولایت را می‌پذیرند؛ یکی ولایت آن کسانی است که تمدن مادی را رقم می‌زنند و معاش انسان‌ها را تأمین می‌کنند و یکی هم ولایت انبیاء و اولیاء معصوم که آنها را دعوت به خدای متعال می‌کنند.

ابلیس و دستگاه شیطان موفق نشدند همه انسان‌ها را به الحاد بکشانند و آنها را متقاعد کنند که جز دنیا خبری نیست. برای همین به‌طور خاص تلاش کردند تا سهم دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا کنند و این نگاه را گسترش بدهند. به‌خصوص در تمدن مادی معاصر ما، این نگاه یک نگاه شائع و رایج است که انسان دو ساحت وجودی دارد؛ یک ساحت مادی – مثل نیاز به خوردن، خوابیدن، مسکن و سایر نیازمندی‌های غریزی و مادی – که انسان باید برای تأمین آنها تلاش کند؛ و یک ساحت معنوی که همان نیاز به معنویت، نیاز به قرب خدای متعال و توجه به حضرت حق و عبادت و بندگی خدای متعال است. ولی این دو ساحت وجودی، از هم جدا هستند و هر ساحت، حکم خودش را دارد. طبیعتاً در ساحتی که انسان می‌خواهد به خدای متعال نزدیک شود و عبادت و بندگی کند، نیاز به انبیاء و اولیاء الهی دارد؛ ولی آنجایی که می‌خواهد دنیای خودش را آباد کند و زندگی خودش را تأمین کند، چه نیازی به انبیاء دارد؟! بشر با دانش و فکر و تجربه خودش و با مدیریتی که خودش رقم می‌زند، نقص‌ها و کاستی‌های مادی‌اش را برطرف می‌کند و سعی می‌کند – به تعبیر امروزی – به یک توسعه همه‌جانبه برسد.

بر اساس این نگاه، در ساحت دوم وجودی انسان، نیازی به انبیاء و اولیاء الهی نیست. انسان در تأمین نیازهای مادی خودش، در تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و سایر نیازمندی‌های طبیعی، چه نیازی به انبیاء و اولیاء الهی دارد؟! این نگاه، یک نگاه بسیار خطرناک است. معمولاً مؤمنین و مسلمان‌ها و موحدین هیچوقت با نگاه اول همراه نمی‌شوند و ما مسلمانی نداریم که معتقد باشد چیزی جز دنیا نیست؛ ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾. یک مسلمان هیچ وقت این حرف را نمی‌زند، اما چطور شده که در کنار اعتقاداتی که در دنیای اسلام وجود دارد یا بین اهل کتاب وجود دارد - اهل کتابی که معتقد به خدای متعال و معتقد به معاد و عالم آخرت هستند - این تمدن مادی، اینقدر در بین مسلمان‌ها و در بین موحدین رواج پیدا کرده تا جایی که تمام تلاش‌شان در جهت همین توسعه و همین تمدن است؟! این، ناشی از همین نگاه و همین نگرش نسبت به دنیا و نسبت به خود انسان است. اینکه انسان معتقد شود گرچه باید خدا را هم بندگی کند، ولی نیازهای مادی هم دارد، نیاز به طبیعت هم دارد و در تأمین این نیازمندی‌ها هم نیازی به هدایت انبیاء و اولیاء الهی نیست و عقل و تجربه بشر، به‌خصوص در طول زمان، کم‌کم کفاف تأمین این نیازمندی‌ها را می‌دهد. این، همین تفکری است که تمدن غرب رواج داده و با همین تفکر، ساحت زندگی معنوی انسان را از زندگی طبیعی او جدا کرده و یک انسانِ دو ساحتی ساخته است. نتیجه نگاه دوم این است که در ساحتِ نیازهای زمینی، انسان را از انبیاء و اولیاء جدا کرده و انسان و جامعه‌ای را که مبتنی بر توانایی‌های خودش زندگی می‌کند، بنا گذاشته است.

— نگاه سوم: نیازهای مادی انسان، طریق بندگی خدای متعال

نگاه سوم، نگاهی است که به واسطه آن، انسان، مجموعه وجودی خودش، مبدأ و مقصد خودش و راهی را که باید طی کند، می‌شناسد. بر اساس این نگاه، انسان از دوردست‌ها به راه افتاده و تا دوردست‌های دیگری هم باید حرکت کند؛ نه شروعش در دنیا بوده و نه ختمش در دنیا است؛ نه با تولدِمان زنده شده‌ایم و نه با مرگ می‌میریم، و تا ابدیت هم ادامه داریم. در این مسیر هم آن چیزی که باید به آن برسیم، خدای متعال است. خدای متعال ما

را برای نیازهای مادی و غریزی مان نیافریده. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛ من، جن و انس را - که دارای اختیار خاص، درک خاص، ظرفیت خاص و مسئولیت خاصی هستند - نیافریدم إلا برای اینکه فقط من را عبادت کنند و به مقام عبودیت و بندگی من برسند؛ این آن هدفی است که از خلقت جن و انس داشته‌ام.

حال، اگر انسان به قدر و اندازه وجودی خودش رسید و نورانیتی پیدا کرد که در شعاع این نور، سرمایه‌های خودش را دید و دریافت که سرمایه‌هایش بیش از دنیا و بیش از غرائز اوست و همه این سرمایه‌ها هم برای یک هدف خاص به انسان عطا شده و هماهنگ در مسیر همان هدف است، آن وقت این انسان به آن هدف واحد راه پیدا می‌کند. اما اگر انسان به این معنا نرسید که ظرفیت وجودی‌اش بیش از دنیا است و متوجه نشد که همه سرمایه‌های او با همه تنوع و گوناگونی‌ای که دارند، یک سرمایه هماهنگ هستند و اینطور نیست که سرمایه‌های متفاوتی برای تجارت‌های متفاوتی به انسان داده شده باشد، طبیعتاً هرگز هم نخواهد فهمید که همه این سرمایه‌ها، سرمایه رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خدای متعال هستند. همه توانایی‌هایی که به انسان داده شده، دقیقاً به اندازه‌ای است که می‌تواند انسان را به خدای متعال برساند؛ اینطور نیست که چیزی به انسان داده باشند که به درد حرکت به سمت خدای متعال نخورد. اینطور نیست که خدای متعال نیازی در انسان قرار داده باشد که برای حرکت به سوی خودش نباشد. اینطور نیست که انسان نیازی مستقل داشته باشد که باید تلاش کند تا آن نیاز را تأمین کند و این نیاز، ربطی هم به بندگی و قرب به خدای متعال نداشته باشد؛ خدای متعال چنین نیازی در انسان قرار نداده است.

این دیدگاه، برخلاف تفکر دوم است که معتقد بود خدای متعال دو دسته نیاز در انسان قرار داده؛ یکی نیاز به معرفت و عبادت و قرب و بندگی و سجود و نجوای با خدای متعال، و دیگری هم نیازهای مادی که ربطی به بندگی خدای متعال ندارند. این دسته از نیازها، نیازهایی هستند خدای متعال در انسان قرار داده و انسان باید برای تأمین آنها تلاش کند تا هم از رنج

۱. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ سوره ذاریات، آیه ۵۶.

این نیازها رهایی پیدا کند و هم به لذت تأمین این نیازها برسد. بنابراین، لذت خوردن، پوشیدن و سایر لذت‌های مادی‌ای که انسان می‌برد، ربطی به بندگی خدای متعال ندارند. اما در نگاه موحدین، هر نیازی که خدای متعال در انسان قرار داده، برای این است که انسان از طریق این نیاز به خدای متعال برسد. وقتی از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد که چرا خدای متعال انسان‌ها را با اینکه در عالم ارواح بودند و در آنجا این رنجها و مشقتها نبود، در عالم دنیا آورده که پر است از این همه رنجها و سختیها و درگیریها و تراحمها، حضرت فرمودند: خدای متعال این ارواح را در عالم دنیا و در عالم نیاز و وابستگی آورد و آنها را به یکدیگر وابسته و محتاج کرد تا به مقام بندگی برسند و فقر و نیاز خودشان را نسبت به خدای متعال بشناسند. هر یک از این فقرها و نیازهایی که خدای متعال در ما قرار داده، راهی است برای درک بندگی و درک نیاز و فقرمان به خدای متعال، و راهی است برای رسیدن به خدای متعال.

در کتاب توحید کافی آمده است که به حضرت امام صادق علیه السلام عرض شد چرا خدای متعال خودش را به بنده‌ها نشان نداده تا بنده‌ها مستقیماً خدای متعال را ببینند و این همه نزاع و اختلاف برداشته بشود؟ یکی بگوید: خدا هست، دیگری بگوید: خدا نیست؛ انبیاء علیهم السلام از یک طرف بیایند، فراعنه از یک طرف دیگر؛ چرا این اتفاق افتاده؟ اگر خدای متعال خودش را مستقیماً به بندگان نشان می‌داد، این نزاع و اختلاف برداشته می‌شد. بیان نورانی امام صادق علیه السلام این است که خدای متعال خودش را نشان داده است! به تعبیر من شما باید که چشمانتان را بسته‌اید. بعد حضرت آیات و نشانه‌هایی را که از حضرت حق در باطن خود انسان هست و این نیازها و فقری که در وجود انسان هست، یک به یک برای او بیان کردند. فرمودند: چطور خدای متعال خودش را نشان نداده؟ به باطن خودت رجوع کن! گرسنه هستی، سیر می‌شوی، و دوباره حالت سیری تبدیل می‌شود به حالت گرسنگی؛ امنیت شما تبدیل می‌شود به خوف، و خوف تبدیل می‌شود به امنیت؛ حالت خوشحالی تبدیل می‌شود به حالت غصه، و حالت اندوه دوباره تبدیل می‌شود به حالت خوشحالی؛ حالت ترس و اضطراب تبدیل می‌شود به امنیت، و امنیت تبدیل می‌شود به اضطراب؛ حالت غضب فروکش می‌کند، و دوباره در انسان پیدا

می‌شود؛^۱ همه این تحولاتی که در درون انسان پیدا می‌شود، آیات خدای متعال است. خدای متعال با این آیات دارد خودش را به انسان نشان می‌دهد. اگر کسی در این آیات، خدای متعال را دید، به مقام توحید می‌رسد و موحد می‌شود.

بنابراین همه اینها آیاتی هستند که خدای متعال در وجود انسان قرار داده تا انسان به وسیله این آیات به خدای متعال برسد. چیزی نیست که چشم انسان ببیند إلا اینکه با یک تقدیر و تدبیر به انسان می‌رسد؛ هیچ صحنه‌ای نیست که پیش روی انسان واقع می‌شود إلا اینکه با یک تقدیر و تقدیر است؛ گوش انسان هیچ چیزی را نمی‌شنود إلا اینکه با یک تقدیر و تدبیر است؛ و انسان هیچ برخوردی در جهان با هیچ امری ندارد إلا اینکه در ورای این برخورد، یک تدبیر دقیق و حساب شده‌ای است که انسان از طریق آن می‌تواند به خدای متعال برسد. هر چیزی که در مقابل چشم انسان قرار می‌گیرد، آیه‌ای است که خدای متعال آن را پیش روی چشم انسان قرار داده تا انسان از آن طریق به خدای متعال برسد. هر تحولی که در درون انسان پیدا می‌شود، آیه‌ای است که خدای متعال آن را طریقی قرار داده برای توجه به سوی خودش.

لذا اولیاء الهی دائماً از طریق این آیات به سوی خدای متعال متوجه می‌شوند و به سوی او نزدیک می‌شوند. در هر نگاهی که می‌کنند، یک قُربی هست؛ هر حالتی که در درون‌شان می‌گذرد، در درون آنها تقرُّبی به خدای متعال ایجاد می‌کند؛ لذا نسبت به هیچیک از این

۱. ضمن حدیثی طولانی آمده است: ...فَقُلْتُ لَهُ مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ أَنْ يَطْهَرَ لَخَلْفِهِ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمْ اثْنَانِ وَلَمْ احْتَجِبْ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَقَالَ لِي وَيْلَكَ وَ كَيْفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ تَشْوَعُ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كَبَّرَكَ بَعْدَ صَغَرِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سَقَمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتَكَ بَعْدَ سَقَمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَ حُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عِزْمَكَ بَعْدَ آثَاكَ وَ آثَاكَ بَعْدَ عِزْمِكَ وَ شَهْوَتَكَ بَعْدَ كِرَاهَتِكَ وَ كِرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَ عُزُوبٌ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذَهْنِكَ وَ مَا زَالَ يُعَدُّ عَلَى قُدْرَتِهِ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَطْهَرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَنْهُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.

حالات و آیات الهی بی تفاوت نیستند. این فقرها و نیازهای مختلف که خدای متعال در انسان قرار داده، نیازهایی است که طریق به‌سوی خدای متعال هستند؛ ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.^۱ اگر ما فقری نداشتیم، راهی به‌سوی خدای متعال نداشتیم؛ موجود غنی که محتاج به خدای متعال نیست. ما چون فقیر هستیم، به‌اندازه فقرمان محتاج به خدای متعال هستیم. هر فقری، یک آیه، یک نیاز، یک تعلق و یک راه است برای بندگی و عبودیت خدای متعال.

بنابراین همه این نیازهایی که خدای متعال در انسان قرار داده، نیازهای متعالی است. اینطور نیست که ما دو دسته نیاز داشته باشیم، نیاز دانی و نیاز متعالی. به یک معنا همه این نیازها متعالی هستند. گرچه نیازها با یکدیگر متفاوت هستند و فرق می‌کنند، ولی همه‌شان نیاز به خدای متعال و طریق خضوع و سجود در مقابل خدای متعال هستند. این طور نیست که انسان نیاز به غیر خدای متعال داشته باشد، یا خدای متعال نیازی در انسان قرار داده باشد که این نیاز، راه به‌سوی خدای متعال نباشد؛ تمام نیازهای انسان، راهی به سوی خدای متعال است. بنابراین، بر اساس فرمایش انبیاء الهی، خدای متعال انسان را برای قرب خودش، عبادت خودش و برای معرفت خودش آفریده است.

در ذیل آیاتی از سوره مبارکه «وَالذَّارِيَاتِ»، حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ﴾؛^۲ یعنی خداوند متعال بندگان را نیافریده است إلا برای همین یک هدف، که عبارت است از شناخت خدا؛ نه برای اینکه بخورند، بیاشامند، لذت ببرند و در کنارش، خدا را هم بشناسند؛ خلقت انسان دو تا هدف نداشته. خدای متعال انسان را برای

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛ سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹، ح ۱.

شرک - حتی شرک خفی - نیافریده که انسان هم خدا را بندگی کند و هم لذت ببرد و دنبال خواسته‌های خودش باشد؛ بلکه انسان را فقط برای عبادت و بندگی خودش آفریده است.

پس این نیازها برای چیست؟ این نیازها برای این است که انسان با اینها به خدای متعال برسد. راه رسیدن به خدای متعال همین نیازها و فقرها هستند. بنابراین انسان باید همه نیازهای خودش را طریقی برای تقرب و بندگی خدای متعال قرار بدهد، به گونه‌ای که خوردنش او را به خدا برساند، خوابیدنش او را به خدا برساند و لذت بردن طبیعی‌اش طریق قرب به خدای متعال باشد. هیچ لذتی نبرد إلا از انعام خدای متعال، از رحمت خدای متعال و از لطف خدای متعال. هیچ نیازی نداشته باشد إلا به خدای متعال. پس مسئله این نیست که انسان در دنیا لذت نبرد یا به امنیت و راحتی نرسد؛ آنچه انبیاء فرموده‌اند، این است که همه لذت‌های انسان باید لذت از حضور و ذکر خدای متعال و توجه به خدای متعال باشد. لذا اولیاء خدا، لذت خوردن و آشامیدنشان هم با دیگران متفاوت است؛ یعنی لذتی که از خوردن می‌برند، لذت قرب و لقاء است. محو در جمال خدای متعال هستند و خودشان را فقیر الی الله و نیازمند به رحمت خدای متعال می‌بینند؛ لذتی را هم که می‌برند، لذت از رحمت است. «پروردگارا! من از هر لذتی که از غیر ذکر تو بردم، رویگردانم و استغفار می‌کنم؛ اَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ».^۱

اگر هم این لذت را بردم، باید از این لذت روی برگردانم و از آن فاصله بگیرم؛ لذت‌های من باید فقط در ذکر و توجه به تو خلاصه شود.

توجه به وجه الله، تنها راه بندگی خدای متعال

بنابراین، انسان باید در همه شئونش خدای متعال را بندگی کند و رو به او بیاورد و به او برسد؛ اگر به خدای متعال نرسید، به هیچ چیزی نرسیده است؛ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

۱. در بخشی از مناجات خمس عشر آمده است: ...وَ اَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ اَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۳۸، ضمن ج ۲۱.

وَجْهَهُ^۱». همه، فانی هستند و آنچه که باقی است، وجه خدای متعال است. اگر انسان فهمید که برای همین وجه باقی و برای توجه به وجه الله و توجه به خدای متعال خلق شده، و خواست که به سمت خدای متعال حرکت کند، ناچار باید روی به اولیاء معصوم بیاورد؛ «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأُ بِكُمْ». از این راه است که انسان به معرفت خدای متعال و به محبت و عبادت و بندگی او راه پیدا می‌کند. آن انسانی خود را مضطر به انبیاء و اولیاء الهی می‌بیند که این نیاز فطری خودش را درک کرده باشد و بفهمد که باید به سمت خدای متعال و امری بیش از دنیا حرکت کند. این انسان، نه به مدیریت دیگران روی می‌آورد و نه به این مدیریت‌ها قانع می‌شود؛ بلکه از این مدیریت‌ها و از غیر اولیاء معصوم إعراض می‌کند و به اولیاء معصوم وجه می‌کند؛ چرا که این معرفت، این محبت، این عبادت و بندگی، و این منزلتی که این انسان جستجو می‌کند، جز از طریق ولایت اولیاء معصوم دست‌یافتنی نیست؛ «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأُ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ».

وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام در تعبیر نورانی‌ای همین مطلب را به شکل دیگری فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ». خدای متعال انسان‌ها را جز برای عبودیت نیافریده و اگر هم کسی به مقام عبودیت رسید، دیگر از شرک نجات پیدا می‌کند؛ دیگر مستغنی می‌شود از این لذت‌هایی که مستقل هستند. چنین کسی دیگر توجه مستقل به چیزی ندارد و مستقلاً به دنبال هیچ چیزی نیست. دنبال هرچه که می‌رود، در آن چیز به دنبال خدا می‌گردد؛ دنبال هر لذتی که حرکت می‌کند، به دنبال لذت از ذکر خدای متعال است؛ و خلاصه همه زندگی او غرق در توحید می‌شود. به حضرت عرض کردند: یا ابن رسول الله! این معرفت الهی چگونه حاصل می‌شود؟ این معرفتی که هدف خلقت است، و انسان باید تلاش کند تا به مقام نورانیت معرفت خدای متعال برسد، این معرفتی که مبدأ توحید و مبدأ بندگی خدا و مبدأ استغناء و بی‌نیازی از غیر خدای متعال است، و این معرفتی که اگر کسی به آن مقام دست یافت مطلقاً از

۱. «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ سوره

غیر بی‌نیاز می‌شود، این معرفت چگونه حاصل می‌شود؟ حضرت فرمودند: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ اگر کسی آن امامی را که خدای متعال برای او قرار داده و طاعتش را بر او واجب کرده، شناخت، به معرفت خدای متعال رسیده است. راه معرفت الله، معرفت خلفاء الله و معرفت اسماء حسناى الهی است.

در روایات متعدد و فراوانی که در مجامع روایی ما - از جمله در توحید صدوق - آمده، ائمه هداى معصومین بارها تأکید کرده‌اند که کُنه ذات خدای متعال برای احدی قابل شناختن نیست.^۱ هیچ‌کسی نباید دنبال این باشد که کُنه ذات حضرت حق را بشناسد؛ آن مقام، مقام دست‌نیافتنی‌ای است. در روایات فراوانی هم دلیل آن را فرموده‌اند که اگر انسان بخواهد به کُنه ذات معرفت پیدا کند، باید محیط به ذات خدای متعال بشود، و این ذات، ذاتی نیست که مخلوق بتواند به او احاطه پیدا کند.^۲ اگر نمی‌تواند به او احاطه پیدا کند، پس حقیقت معرفت به آن ذات هم برای مخلوق ممکن نیست. آنچه برای ما از معرفت به او ممکن است، این است که می‌توانیم آن اسماء حسناى الهی را، آن هم متناسب با ظرف خودمان، بشناسیم؛ و إلا ذات الهی، هیچگاه مورد معرفت قرار نمی‌گیرد. لذا در روایت است که فرموده‌اند: خدای متعال برای اینکه عبادت شود، این اسماء را آفرید و لذا از طریق این اسماء است که عبادت و بندگی خدای متعال واقع می‌شود.^۳ انسان تا به این اسماء نرسد، امکان عبادت و بندگی خدای متعال را ندارد.

۱. عَنْ أَبِي بصير قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَحِيرًا»؛ التوحید، ص ۵۴، ح ۱.

۲. عَنْ ضَرِيسِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «اذْكُرُوا مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ مَا شِئْتُمْ وَلَا تَذْكُرُوا ذَاتَهُ فَإِنَّكُمْ لَا تَذْكُرُونَ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ»؛ التوحید، ص ۵۵، ح ۳.

۳. عَنْ ابْنِ سَنَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: «هَلْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا قَالَ مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا هُوَ نَفْسُهُ وَنَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يَسْمِيَ نَفْسَهُ وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لَغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يَعْرِفْ فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ **«الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»** لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا فَمَعَنَاهُ اللَّهُ وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲.

— ادعیه و ظواهر عبادات، مرتبه نازل و وجه الله

مرتبه بسیار نازل این اسماء، همین ادعیه‌ای است که می‌خوانیم. وقتی ما این ادعیه را می‌خوانیم، به وسیله اسمائی متوجه خدای متعال می‌شویم. اگر این اسماء نبود و اگر خدای متعال در ما معرفتی نسبت به این اسماء ایجاد نمی‌کرد و اگر وقتی نماز می‌خواندیم هیچ درکی نسبت به این الفاظ و معانی الفاظ پیدا نمی‌کردیم، طبیعی است که راهی هم به معرفت خدای متعال باز نمی‌شد. خدای متعال ابتدائاً از طریق همین اسماء و معانی‌شان عبادت می‌شود؛ از طریق همین اسماء و معانی است که برای انسان توجه به خدای متعال پیدا می‌شود. در ورای این الفاظ و معانی این الفاظ، حقیقت‌هایی هست که عبادت خدای متعال تنها در صورت معرفت پیدا کردن انسان به آنها، واقع می‌شود.

به عنوان مثال، وقتی ما نماز می‌خوانیم، برای اینکه توجه به خدای متعال پیدا کنیم، ابتدا به کلمات اذکار و آیات نورانی قرآن که تلاوت می‌کنیم، توجه می‌کنیم و بعد از تلاوت این کلمات هم، به معانی این کلمات توجه پیدا می‌کنیم. هم این الفاظ، اسماء الله هستند و هم آن معانی، اسماء الله هستند. به میزانی که توجه به الفاظ و معانی پیدا می‌کنیم، به همان نسبت به خدای متعال نزدیکتر می‌شویم، احساس قرب می‌کنیم و معرفت نسبت به خدای متعال پیدا می‌کنیم.

البته آن اسمائی مهم و مطهر هستند که یا از طریق خود خدای متعال نازل شده‌اند و یا از بیان نورانی معصومین به ما رسیده‌اند. ما به وسیله تلاوت قرآن و دعای ابو حمزه، خدای متعال را عبادت می‌کنیم. اینها همان اسمائی است که یا از طرف خدای متعال و یا از طریق اولیاء معصوم در حد فهم ما نازل شده تا ما بتوانیم با آنها ارتباط پیدا کنیم و از طریق ارتباط با آنها به خدای متعال راه پیدا کنیم. بنابراین، گروهی که نماز می‌خوانند و فقط توجه به الفاظ و ظواهر نماز دارند، در واقع از همین طریق توجه به خدای متعال پیدا می‌کنند؛ چرا که این الفاظ و ظواهر هم اسماء الله هستند. گروهی هم که عمیق‌تر متوجه به خدای متعال هستند و توجه به معانی و مفاهیم اذکار دارند، آنها هم خدای متعال را عبادت می‌کنند و متوجه به خدای متعال می‌شوند. این توجه به اسماء الهی، حقیقت عبادت و بندگی خدای متعال است.

— دین الهی، مرتبه متوسط وجه الله

در یکی از آیات نورانی سوره اعراف، خدای متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱ خدای متعال اسماء حسنائی دارد که ما را به سوی خدای متعال هدایت می کنند و طریق توجه به خدای متعال هستند. ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾؛ یعنی وقتی می خواهید خدا را بخوانید و به او توجه پیدا کنید، با این اسماء او را بخوانید. همان طور که می دانید حقیقت دعا و دعوت، عبادت است؛ «الدَّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۲. دعوت خدای متعال و عرض فقر و نیاز به او و توجه به او از طریق این افتقار، می شود دعا، که روح عبادت است؛ ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۳. بنابراین اگر می خواهید این عبادت را داشته باشید و به حقیقت دعا راه پیدا کنید، خدای متعال را به وسیله این اسماء بخوانید؛ ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾. اگر فقرتان و عرض نیازتان به ساحت مقدس ربوبی از طریق این اسماء واقع شد، آن وقت این دعا واقع می شود و بعد هم به اجابت می رسد. حضرات معصومین در روایاتی که ذیل این آیه وارد شده، می فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»^۴؛ خدای متعال هیچ عمل و عبادتی را قبول نمی کند إلا از طریق معرفت ما.

این معرفت، طریق عبادت خدای متعال است. اگر کسی به این معرفت رسید و اعمالش هم در شعاع نورانی معرفت اولیاء معصوم بود، آنگاه اعمال او، عبادت و بندگی خدای متعال

۱. ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدَّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَ لَا يَهْلِكُ مَعَ الدَّعَاءِ أَحَدٌ»؛ الدعوات للراوندی، ص ۱۸، ح ۸.

۳. ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾؛ سوره غافر، آیه ۶۰.

۴. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴.

است؛ در غیر این صورت، اصلاً بندگی نیست. نه اینکه بندگی خدای متعال باشد ولی خدا این بندگی را قبول نمی‌کند، بلکه اصلاً عبادت خدای متعال واقع نمی‌شود. عملی مَقْرَّب به خدا نیست إلا اینکه این عمل، در شعاع معرفت معصومین و از طریق توجه به آنها واقع شود. اگر کسی متوجه به آنها شد، متوجه خدای متعال می‌شود.

لذا در روایات متعددی وجه الله به معصومین تفسیر شده، و فرموده‌اند که ما وجه الله هستیم.^۱ وجه، یعنی وجهه‌ای که خدای متعال از طریق این وجه به مخلوقات توجه می‌کند؛ و مخلوقات هم هر وقت بخواهند متوجه خدای متعال شوند، باید از طریق این وجه خدا را بخوانند. وقتی می‌خواهیم عبادت کنیم، عبادت ما باید وجه داشته باشد. نمی‌شود نه نماز بخوانیم، نه روزه بگیریم، نه ذکر بگوییم و فعل ما هیچ کیفیتی نداشته باشد و بعد هم بگوییم داریم عبادت خدا را می‌کنیم! عبادت با یک کیفیتی واقع می‌شود و ما از طریق این کیفیت، متوجه خدای متعال می‌شویم. آیا هر کیفیتی می‌تواند ما را متوجه خدا کند؟ آیا با انجام هر کاری می‌توانم متوجه به خدای متعال شوم، یا باید این فعل حقیقتاً وجه‌الله باشد تا من از طریق توجه به این فعل، متوجه به خدا بشوم؟

هر عبادتی که ما را به خدا نزدیک می‌کند، این عبادت، وجه الله است. نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف، صلّه رحم، دستگیری از مؤمنین، همه اینها وجه‌الله و طریق توجه به خدا هستند. به تعبیر دیگر، این عبادات در باطن خودشان به خدا متوجه هستند؛ هم آنها متوجه به خدا هستند و هم خدای متعال از طریق آنها به بنده توجه می‌کند. خدای متعال از طریق دعا به بنده‌اش توجه می‌کند؛ ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾.^۲ خدای متعال از طریق نماز و روزه به بنده‌اش توجه پیدا می‌کند. اگر بنده‌ای نماز نداشت، روزه نداشت، حج

۱. عَنْ أَبِي سَلَامٍ النَّخَّاسِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «نَحْنُ الْمَثَانِي الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَ جَهَلْنَا مَنْ جَهَلْنَا وَ إِمَامَةُ الْمُتَّقِينَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۳.

۲. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۱۲.

نداشت، جهاد نداشت، چرا خدای متعال به او توجه کند؟! توجه خدای متعال از طریق این عبادات است، کما اینکه توجه بنده به خدای متعال هم از طریق این عبادات واقع می‌شود. اینها کیفیات و حالات و اقوال و اذکاری هستند که انسان از طریق اینها متوجه خداوند می‌شود. وقتی انسان نماز می‌خواند، حالتی در قلب و فکر و گفتارش پیدا می‌شود؛ همینها وجه و طریق توجه هستند. منتهی آیا هر چیزی وجه است؟ من هر طور که خواستم ذکر بگویم، متوجه خدا می‌شوم؟ یا خدای متعال باید او را وجه خودش قرار داده باشد؟ لذا فرمود: وجه الله، دین الله است.^۱ دینی که خدای متعال او را نازل کرده و مردم از طریق او متوجه خدا می‌شوند، او می‌شود وجه الله.

— اولیاء معصوم علیهم السلام، وجه الله حقیقی

حال، وجه الله حقیقی چیست؟ آیا وجه الله حقیقی، همین کیفیت‌ها و حالت‌هایی هستند که در روح ما پیدا می‌شود؟ یا نه، حقیقت وجه الله، چیز دیگری است که خدای متعال او را آفریده و از طریق او به بندگان توجه می‌کند و بندگان هم از طریق او به خدا توجه می‌کنند؟ فرمود: وجه الله، همان اسماء الله الحسنى است. تنها همان اسماء الهی که خدا آفریده، وجه الله هستند. دین هم در واقع، شئون همان اسماء الهی است؛ لذا در روایات فرموده‌اند: «نَحْنُ الصَّلَاةُ»، «نَحْنُ الزَّكَاةُ»، «نَحْنُ الْحَجَّ».^۲ حقیقت و باطن این عبادات، جلوه‌ای

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قَالَ: «فَيَقْنِي كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهُ اللَّهُ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُوصَفَ، لَا وَلَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ، لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَ اللَّهُ لَهُ فِيهِمْ رُوبَةٌ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رُوبَةٌ فَرَفَعَنَا إِلَيْهِ فَفَعَلَ بِنَا مَا أَحَبَّ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الرُّوبَةُ قَالَ: الْحَاجَّةُ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَ أَنْتُمْ الصِّيَامُ وَ أَنْتُمْ الْحَجُّ؟ فَقَالَ: «يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قَبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإِنَّمَا تُكَلِّمُوا وَجْهَهُ﴾ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ»؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۲۱.

از وجود اولیاء معصوم است؛ حقیقت اسماء الله الحسنى، آنها هستند. حقیقت و واقعیت صلات، عبادتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به جا آورده اند؛ و بقیه از طریق این صلات، متوجه به خدای متعال می شوند.

لذا وجه الله در روایات ما به سه چیز تفسیر شده؛ هم به عبادتی که بنده قریباً الی الله و در مسیر خدا به جا می آورد، وجه الله می گویند؛^۱ هم فرموده اند: وجه الله، دین خداست؛ و هم فرمود: وجه الله، ما هستیم. در حدیثی فرمودند: ما وجه الله هستیم، ما دین الله هستیم.^۲

پس حقیقت اسماء حسناى الهی که خدای متعال آنها را آفریده و از طریق آنها باید متوجه به خدا شد، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت مطهرشان علیهم السلام هستند؛ آنها خودشان وجه الله هستند و با تمام وجود متوجه خدایند؛ در آنها چیزی جز رحمت و لطف خدا نیست. بقیه مخلوقات هم اگر می خواهند متوجه به خدای متعال شوند، باید از طریق این وجه متوجه به خدای متعال شوند. لذا کسانی که می خواهند به سمت خدای متعال حرکت کنند و فقط به دنبال خدا هستند، در هر شأنی از شئون زندگی شان که خدا را دنبال می کنند، باید متوجه به اولیاء معصوم باشند و فعلشان در مسیر توجه به اولیاء معصوم قرار بگیرد. این، اختصاص به ما ندارد و همه خوبان عالم، از اول تا آخر این طور بوده اند؛ اگر به خدای متعال توجه می کرده اند، از طریق دین خدا و از طریق وجه الله بوده است. انبیاء و اولیاء الهی هم از همین طریق به خدا نزدیک می شده اند، و لذا خودشان هم می شدند وجه الله. اگر کسی متوجه انبیاء بشود، متوجه به خدای متعال شده است. اگر در گذشته کسی از طریق دین انبیاء حرکت می کرده، متوجه به خدای متعال می شده است؛ و امروز هم مرتبه کامله اش، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و دین شریفی است که

۱. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ ص فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ وَ كَذَلِكَ قَالَ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۲.

۲. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ: «يَا فُلَانُ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهُ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ مِنْهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۶، ح ۵.

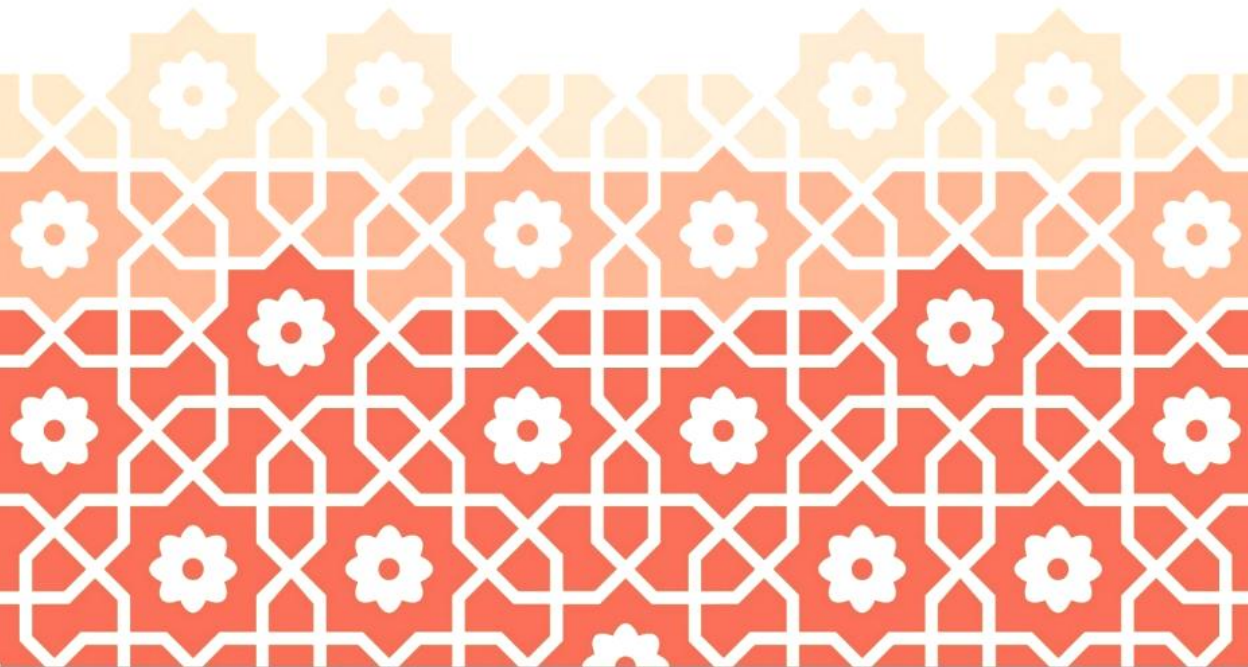
ایشان آورده‌اند. این دین و در مرتبه بالاتر خود حضرت، آن وجه الله تامی هستند که همه انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء دیگر هم از طریق این دین و از طریق این وجه، متوجه خدا می‌شوند و خدای متعال را بندگی می‌کنند.



گفتار ۳

مشاهده ملکوت با نور امام

«وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ»



«وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ»^۱

از دیگر خصوصياتی که در زیارت جامعه کبیره، برای ائمه علیهم السلام نقل شده این است که ایشان نور و هدایت برای کسانی هستند که جزو خیرین و خوبانند. و البته در جای خودش باید معنا شود که اخیار و ابرار در اصطلاح یعنی چه و به چه کسانی گفته می شود.

نورانی شدن مؤمن با مشاهده ملکوت عالم

ما در همین دنیا و قبل از اینکه وارد عالم آخرت شویم، باید به جایی برسیم که یقین به عالم آخرت پیدا کنیم و اهل مشاهده عالم آخرت شویم و بتوانیم آینده خودمان و جایگاهمان در عالم آخرت را ببینیم؛ کما اینکه معصومین در وصف متقین فرموده اند: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»^۲. اگر نور یقین در قلب انسان بیاید، اهل مشاهده می شود؛ «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۳. اگر به آن علم یقینی که قرآن برای شما در نظر گرفته می رسیدید، جحیم را می دیدید؛ «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ». این همان چیزی است که انسان باید به آن برسد و بتواند جهنم را ببیند؛ و از این بالاتر، مشاهده باطن این عالم، مشاهده عالم آخرت، مشاهده ملکوت این عالم و امثال اینهاست.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۹۵/۷/۱۸ مصادف با هفتم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف متقین، خطاب به همام می فرمایند: «...عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ...»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین)، ص ۳۰۳.

۳. «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»؛ سوره تکاثر، آیات ۶-۵.

مؤمن باید به جایی برسد که باطن و ملکوت عالم را ببیند؛ اینگونه است که انسان، نورانی به نور یقین می‌شود. ﴿وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِّنِينَ﴾.^۱ اگر کسی ملکوت عالم را نبیند، اهل یقین نمی‌شود؛ چون ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾.^۲ هر مخلوقی، غیر از اینکه حقیقتی در عالم مُلک دارد، حقیقتی هم در ملکوت دارد. ملکوت هم دو قسم پیدا می‌کند؛ یک ملکوت اهل زمین دارند و یک ملکوت هم اهل سماوات دارند؛ ﴿مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾. خود عالم ملک هم سماوات و ارض دارد. و عالم ملکوت، مُشرف نسبت به عالم مُلک است. در روایتی فرمودند: «مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا»؛^۳ یعنی اگر کسی برای خدای متعال تعلّم کند، عمل کند و تعلیم بدهد، نه در بین ما زمینی‌ها، بلکه در بین ملائکه آسمان‌ها به عظمت یاد می‌شود. اگر انسان بتواند نه فقط باطن این عالم، که باطن سماوات و عوالم بالا را، ببیند، می‌تواند اهل یقین باشد. این اتفاق باید در همین دنیا برای انسان بیفتد و اهل یقین بشود. بلکه از این بالاتر، انسان باید به جایی برسد که گرچه چشمش نمی‌تواند خدای متعال را ببیند ولی قلبش با حقیقت ایمان و با رؤیتی که رؤیت ایمانی است، خدای متعال را ببیند؛ «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ».^۴

۱. ﴿وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِّنِينَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره یس، آیه ۸۳.

۳. عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۶.

۴. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ رَأَيْتُهُ قَالَ بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ هُوَ يَقُولُ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۵.

وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: شما رب خودتان را دیده‌اید؟ فرمودند: «مَا كُنْتُ أُعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۱؛ من پروردگاری را که نیبم، عبادت نمی‌کنم. انسان باید ببیند و عبادت کند. البته در روایات، دو درجه و دو مقام در باب رؤیت پروردگار ذکر شده. یک درجه این است که پروردگار را طوری عبادت کن، که گویا خدا را می‌بینی؛ یعنی خدای مشهود را عبادت بکن؛ «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^۲. اگر این نشد، درجه پایین‌ترش این است که لااقل در مقامی باش که احساس کنی در محضر پروردگار هستی و خدای متعال، محیط به توست؛ «فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». دیگر پایین‌تر از این نباشد که نه حضور حضرت حق را احساس کنی و نه خود را در محضرش بدانی؛ این می‌شود عبادت غایب از غایب! این دیگر خیلی معلوم هم نیست عبادت باشد! «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ این، حداقل است. این مقامی است که انسان باید به آن برسد؛ یعنی حضور حضرت حق را در عالم احساس کند، و بلکه بالاتر، به نوعی رؤیت نسبت به خدای خودش برسد که گویا در محضر خدای متعال است و حضرت حق را در عالم رؤیت می‌کند.

مشاهده ملکوت عالم از طریق انوار امام

حال، چطور می‌شود که انسان، اهل مشاهده باطن و ملکوت عالم بشود؟ حجاب‌ها کنار برود و بتواند ببیند، پرده باطن برداشته بشود؟ چطور می‌شود انسان به مقام مشاهده پروردگار و یقین به رب خودش در همین دار دنیا برسد؟ قبل از اینکه از دنیا برود، صاحب یقین باید بشود. این، مختص به معصومین هم نیست، بلکه مقاماتی است که ما هم در ذیل

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوصَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ حِينَ عَبْدَتَهُ قَالَ فَقَالَ: «وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَكَيْفَ رَأَيْتُهُ قَالَ وََيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۶.

۲. نبی اکرم صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی طولانی خطاب به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّوَجَلَّ) يَرَاكَ...»؛ الأُمَالِي لِلطُّوسِي، ص ۵۲۵، ح ۱۱۶۲.

معصومین علیهم السلام به او دعوت شده ایم و می شود به او برسیم. چطور ممکن است که انسان، صاحب یقین بشود؟ صاحب مشاهده عالم قیامت و برزخ و امثال اینها بشود؟ در روایات ما به این مطلب توجه داده اند که انسان اگر بخواهد اهل مشاهده ملکوت بشود، باید آن نوری را که خدای متعال در عالم قرار داده، آن چراغی را که روشن کرده که با آن چراغ می شود ملکوت عالم را ببینی، به آن نور راه پیدا کند. دیده اید در همین عالم محسوس، نور خورشید، همین نور ظاهری، طیف هایی دارد. با هر طیفش، چیزی را می شود دید. با بعضی از طیف های نور، عکس برداری می شود از آن چیزهایی که ما با چشم نمی توانیم ببینیم؛ عکس برداری می کنند و به انسان نشان می دهند. اگر آن طیف نور، در اختیار انسان باشد، همان چیزی را که از او عکس برداری می کنند، قابل رؤیت می شود.

بنابراین متناسب با آنچه می خواهیم ببینیم، باید هم در درون ما و هم در بیرون، چراغی برافروخته شود. غیر از اینکه باید دیده ای باشد که انسان بتواند با آن ملکوت را ببیند، باید نور متناسبی هم باشد که انسان در پرتوی آن نور، آن شیء را ببیند؛ و خدای متعال، هر دوی اینها را در اختیار مؤمنین قرار داده است. خدای متعال دیده هایی به آنها داده، غیر از این چشم سر، که می تواند مُلک را ببیند. البته بعضی وقت ها همین چشم ظاهری هم به جایی می رسد که خیلی ها با همین چشم ندیدنی ها را می بینند. در روایات دارد که قلب انسان، دارای چشم و گوش و لسان است. گاهی قلب انسان به صدا درمی آید و اهل نجوای با خدای متعال می شود.^۱ گاهی چشم قلب انسان حقایق باطنی عالم و نزول ملائکه را می بیند؛ و این مختص

۱. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمُعْتَبِرُ فِي الدُّنْيَا عَيْشُهُ فِيهَا كَعَيْشِ النَّائِمِ يَرَاهَا وَ لَا يَمْسُهَا وَ هُوَ يَزِيدُ يَزِيلُ عَنْ قَلْبِهِ وَ نَفْسِهِ بِاسْتِقْبَاحِهِ مُعَامَلَاتِ الْمَغْرُورِينَ بِهَا مَا يُوْرُثُهُ الْحِسَابُ وَ الْعِقَابُ وَ يُبَدِّلُ بِهَا مَا يُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَا اللَّهِ تَعَالَى وَ عَفْوِهِ وَ يَغْسِلُ بِمَاءِ زَوَالِهَا مَوَاضِعَ دَعْوَتِهَا إِلَيْهِ وَ تَزِينِ نَفْسِهَا إِلَيْهِ فَالْعَبْرَةُ ثَوْرَتْ صَاحِبِهَا ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ الْعِلْمُ بِمَا يَعْمَلُ وَ الْعَمَلُ بِمَا يَعْلَمُ وَ الْعِلْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَ الْعَبْرَةُ أَصْلُهَا أَوَّلُ يُخْشَى آخِرُهُ وَ آخِرُ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فِي أَوَّلِهِ وَ لَا يَصِحُّ الْإِعْتِبَارُ إِلَّا لِلْأَهْلِ الصَّفَاءِ وَ الْبَصِيرَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ قَالَ تَعَالَى أَيْضاً ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ

به معصومین هم نیست. معصومین، مقام دیگری دارند. برای مؤمن در ظرف خودش، بعضی از این امور قابل تحصیل شدن است. این چشم را خدای متعال به ما داده و اگر کسی بتواند این چشم را تربیت کند، می‌شود بیش از این عالم حس و عالم مُلک را دید. ولی در کنار این و بلکه مهمتر از این، آن نوری است که خدای متعال در عالم قرار داده که با آن نور می‌شود نه تنها ملکوت عالم مُلک، که ملکوت عوالم بالا را هم مشاهده کرد و دید. آن کدام نور است؟

در روایات متعددی، از جمله در روایت مشهور ابوخلد کابلی، حضرت فرمودند: آن نوری که خدا در عالم قرار داده، وجود مقدس امام است؛ «وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ»^۱. ائمه آن چراغ و نور الهی‌ای هستند که خدای متعال عوالم را با او روشن می‌کند. به تعبیر دیگر، اگر کسی بخواهد به مشاهده ملکوت عالم برسد، باید با نور الهی ببیند. تنها با آن نور الهی که خدای متعال در کائنات تنزل داده، می‌توان ملکوت و بالاتر از ملکوت این عالم را مشاهده کرد. فرمود: آن نور الهی‌ای که خدای متعال نازل کرده، نوری است که همه کائنات با او روشن می‌شود؛ مثل خورشید نیست که تنها منظومه ما را روشن می‌کند. لذا با نور خورشید نمی‌شود ملکوت را دید. هر چقدر هم انسان طیف‌های نوری این خورشید را در اختیار بگیرد، این نور برای مشاهده ملکوت عالم خلق نشده و لذا نمی‌توان با او ملکوت عالم را دید. به تعبیر بهتر، این نور فقط ظاهر عالم را روشن می‌کند و باطن عالم را روشن نمی‌کند تا شما بتوانید

←

الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿فَمَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَبَصِيرَتَهُ بِالْإِعْتِبَارِ فَقَدْ أُعْطِيَ مَنَازِلَهُ رَفِيعَةً وَمُلْكًا عَظِيمًا﴾؛ مصباح الشریعة ص ۲۰۱.

۱. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأَنْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُورُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَنْ يَشَاءَ فُتْظَلِمَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ أَمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱.

باطن عالم را با آن ببینید؛ و همه طیف‌هایی هم که دارد، برای عالم مُلک است. اما خداوند چراغ‌هایی را روشن کرده که با آن می‌شود ملکوت عوالم مختلف و ملکوت ارض و سماوات را دید. می‌توان باطن ارضی‌ها و زمینی‌ها و حتی سماواتی‌ها را مشاهده کرد. آن چراغی که خدا روشن کرده و آن نور الهی‌ای که همه عوالم با آن روشن شده، ائمه هدایت هستند؛ «وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ». لذا اگر کسی به نور امام راه پیدا کرد، اهل مشاهده ملکوت عالم می‌شود.

نورهای ظاهری عالم، مثلی از نور حقیقی

خدای متعال این مطالب را در قالب مثال هم بیان کرده است. حضرت فرمودند: یکی از مهمترین بخش قرآن، مثال‌های قرآن است. «نَزَلَ الْقُرْآنُ اثْلَاثًا»،^۱ یا «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَاعًا»؛^۲ معارف قرآن، به یک تعبیر سه قسم است، و در تعبیر دیگر چهار قسم. فرمودند: یک قسمش، امثال قرآن است. خیلی اوقات خدای متعال مطالبش را در قالب مثال‌ها بیان کرده؛ ظاهر این مثال‌ها را همه می‌فهمند: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ»^۳، اما در پشت این مثال‌ها، چراغی روشن شده است که حقایقی را بیان می‌کند و این مثال‌ها، روزنه رسیدن به آن حقایق هستند؛ «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ». ظاهر مثال برای همه قابل فهم است، اما نوری که در آن قرار داده شده برای خواص است. اگر کسی خوب دقت کند، می‌فهمد که همه

۱. عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ اثْلَاثًا ثُلُثٌ فِيْنَا وَفِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ ثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷، ح ۲.

۲. عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ مَنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ رُبْعٌ حَلَالٌ وَ رُبْعٌ حَرَامٌ وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَ أَحْكَامٌ وَ رُبْعٌ خَبَرٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ وَ نَبَأٌ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ وَ فَضْلٌ مَا بَيْنَكُمْ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷، ح ۳.

۳. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۵.

آنچه ما در عالم مُلک می‌بینیم، مثالی است برای باطن این عالم. اهل عبرت، کسانی هستند که از این ظاهر به باطن عالم عبور می‌کنند؛ از این مثال‌ها می‌گذرند و عبرت می‌گیرند و آن حقیقتی را که باید بفهمند، می‌فهمند.

خدای متعال چنین چراغی روشن کرده که با آن می‌شود ملکوت عالم را دید. بنابراین، عوالم غیب، قابل رؤیت است. چرا؟ چون نور الهی‌ای وجود دارد که همه کائنات با آن روشن شده است؛ این نور الهی، سرچشمه همه حقایق هم هست. فرمود: این نور، ابتدا در نبی اکرم ﷺ متمثل می‌شود، و بعد هم تبدیل به چراغدان می‌شود.^۱ در آن چراغدان، چراغی روشن است که باطن عوالم را روشن می‌کند. فرمود: آن چراغ، نور وحی نبی اکرم ﷺ است؛ یعنی آن حقیقتی که به قلب حضرت نازل شده، چراغی است که همه عوالم با آن روشن می‌شود و با این نور می‌شود به سمت خدای متعال هدایت شد.

لذا هر کس می‌خواهد اهل سیر در عوالم شود و باطن عوالم را ببیند، باید به معصوم - که همان چراغ راه است - راه پیدا کند. البته نور امام از آن نورهایی نیست که همه به او دست پیدا کنند. این تنها برای بندگان خداست. کسانی که می‌خواهند بندگی کنند، نیاز به مشاهدات و معارفی دارند، و خداوند این چراغ را برای آنها روشن کرده است. یک طیف از نور این خورشید، مشترکاً بر مؤمن و کافر می‌تابد، و کافر هم برای زندگی شیطنت‌آمیز خودش از آن استفاده می‌کند. اما خدای متعال نور دیگری هم در عالم قرار داده و چراغی روشن کرده که

۱. عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قَالَ: «كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ قُلْتُ «مَثَلُ نُورِهِ» قَالَ مُحَمَّدٌ ص قُلْتُ «كَمْشَكَاةً» قَالَ صَدَّرَ مُحَمَّدٌ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قُلْتُ «فِيهَا مِصْبَاحٌ» قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النَّبُوَّةَ قُلْتُ «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» قَالَ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قُلْتُ «كَأَنَّهَُا» قَالَ لَأَيَّ شَيْءٍ تَقْرَأُ «كَأَنَّهَُا» فَقُلْتُ فَكَيْفَ جَعَلْتَ فِدَاكَ قَالَ كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّي قُلْتُ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ قُلْتُ «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ» قَالَ يَكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ قُلْتُ «نُورٌ عَلَى نُورٍ» قَالَ الْإِمَامُ فِي إِثْرِ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): التَّوْحِيدُ، ص ۱۵۷، ح ۳.

متناسب با عوالم غیب و متناسب با آن مشاهداتی است که مؤمن در مسیر بندگی خودش به او محتاج است. انسان وقتی می‌خواهد بندگی کند و جزو اختیار و ابرار و نیکان شود، برای این بندگی کردن، نیازمند به یک چراغ هدایت است. این غیر از این است که انسان برای رفع نیازهای مادی خودش، حتی اگر می‌خواهد شیطنت هم بکند، نیاز به نور و چراغی دارد. این چراغ را خدا برای مؤمن و کافر روشن کرده است؛ اما آن چراغی که روشن‌کننده عوالم غیب است، چراغی نیست که در اختیار کافر قرار بگیرد. کافر، نورانی به آن نور نیست. آن چراغ فقط برای بندگان خدا و مؤمنین، برافروخته شده است.

این چراغ، همان است که حضرت به عنوان بصری فرمودند و در روایات مکرری هم آمده که «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللّٰهَ أَنْ يَهْدِيَهُ»^۱. در این کلام حضرت، چند نکته وجود دارد. اولاً آن سطح معارف، از جنس نور الهی است؛ ثانیاً موطنش قلب انسان است؛ ثالثاً کسی به آن می‌رسد که خدای متعال می‌خواهد او را هدایت کند. آن کسانی که بناست هدایت شوند و سیر کنند، نیازمند به این نور هستند و خدای متعال هم آنها را به این نور می‌رساند.

خداوند در پایان سوره «هَلْ أَتَى» - که داستان رسیدن به امام و برخورداری از برکات و شفاعت و هدایت امام است - می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾؛^۲ این سوره، یک تذکر خاص است، و اگر کسی بخواهد سبیلی به‌سوی خدای متعال اتخاذ کند، باید از این تذکر و بیانی که در این سوره هست، استفاده کند. بعد می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ﴾؛^۳ اینطور نیست که هر کس بتواند در این راه وارد شود. تا می‌رسد به اینجا که ﴿يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾؛^۴ یعنی این سبیل، رحمت رحیمیه خداست و همه از او

۱. بخشی از حدیث طولانی امام صادق علیه السلام خطاب به عنوان بصری؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۷.

۲. ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾؛ سوره انسان، آیه ۲۹.

۳. ﴿وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾؛ سوره انسان، آیه ۳۰.

۴. ﴿يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛ سوره انسان، آیه ۳۱.

برخوردار نمی‌شوند. خدای متعال آنهایی را که می‌خواهند هدایت شوند و وارد وادی رحمت شوند، از این طریق هدایت می‌کند.

بنابراین، این چراغ، چراغی نیست که همه بتوانند از آن استفاده کنند. این نور برای آن کسانی است که جزو مُهتدین هستند و خدای متعال قصد هدایت آنها را دارد؛ آنها راه‌یافته‌اند و بناست راه خدا را بروند و خدای متعال هم، چراغ را برای آنها روشن کرده است. آنهایی که می‌خواهند اهل خیر و جزو ابرار باشند، کسانی هستند که خدای متعال این چراغ را برای آنها روشن کرده و آنها از طریق این چراغ پیش می‌روند.

این نوری که در عالم می‌بینیم، مثلی است برای اینکه بفهمیم چقدر به آن احتیاج داریم، و عبرتی بشود که بدانیم خدای متعال در آن عوالم غیب هم چراغ‌هایی دارد. اگر کسی به آن چراغ‌ها رسید، با آنها، طی مسیر می‌کند. البته این چراغ‌ها برای همه روشن نشده است. این چراغ‌ها برای ابرار و اخیار و برای آنهایی است که می‌خواهند راه بندگی خدا را طی کنند. این همان است که حضرت به عنوان بصری فرمودند: سر و صدا و قیل و قال و جهل، در اختیار دشمن ما هم قرار می‌گیرد؛ اما اگر علم می‌خواهی، علم آن نورانیت و چراغ هدایتی است که در قلب کسانی روشن می‌شود که خدای متعال قصد هدایت آنها را دارد؛ «نورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ».

این چراغ، همان وجود مقدس امام و همان نوری است که خداوند در وجود او برافروخته که عبارت است از نورِ علم الهی و علم کتاب. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾؛^۱ آیات بینات در سینه‌های آنهایی است که خدای متعال به آنها علم الهی داده و آن نور و چراغ را در وجودشان روشن کرده است. این آیات بینات و این چراغ‌های روشن، در صدور ائمه است.^۲ همه کائنات و سماواتی‌ها و زمینی‌ها وقتی می‌خواهند عبادت و بندگی کنند، نیاز

۱. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ قَالَ: «هُمْ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۵.

به یک چراغ هدایت دارند؛ باید اهل یقین، اهل مشاهده عالم آخرت و اهل مشاهده ملکوت بشوند. تا اینها حاصل نشود، انسان، عبد نمی‌شود.

عبادت با شک و تردید، انسان را به جایی نمی‌رساند. حضرت فرمودند: خواب با یقین، بهتر از بیداری با شک است.^۱ یعنی کسی که شب تا صبح بیدار است و زحمت می‌کشد، اما شک دارد و وارد عالم یقین نشده، این به اندازه آن کسی که وارد وادی یقین شده و با یقین می‌خوابد، نیست؛ چون خواب آنها خواب دیگری است. آنهایی که اهل یقین هستند، عالم خوابشان هم عالم سیر و سلوک و بندگی خدای متعال است. اینطور نیست که خوابشان، وقت تلف کردن یا تنها تجدید قوا باشد. اگر ما برای عبادت خلق شده‌ایم، خوابمان هم جزئی از سرمایه‌های ماست که می‌توانیم با آن بنده شویم. لذا در روایت فرمود: می‌خوابند، ولی خدای متعال خواب اینها را هم بیداری حساب کرده و فرموده: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾.^۲

وقتی آن چراغی که خدای متعال در عالم روشن کرده، برای انسان معلوم شد، باید با همان چراغ سیر کند. این خورشید و ماه ظاهری یک مثل هستند؛ ما خورشید دیگری داریم که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است؛ ﴿وَ الشَّمْسُ﴾.^۳ و یک ماه دیگری هست که امیرالمؤمنین است؛ ﴿وَ الْقَمَرُ﴾.^۴

۱. نُقِلَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع. أَنَّهُ ﷺ سَمِعَ رَجُلًا مِنَ الْحُرُورِيِّ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ فَقَالَ: «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ»؛ نهج البلاغه، قصار الکلمات ۹۷، ص ۴۸۵.

۲. سوره ذاریات، آیه ۱۷.

۳. ﴿وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیه ۱.

۴. عَنْ سَهْلِ عَنْ مُحَمَّدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ: «الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أُنْمَةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلَسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَعَسَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام هم باطنش همین است. ﴿وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱؛ ما ملکوت عالم را به او ارائه کردیم تا به نتایجی برسد؛ از جمله اینکه اهل یقین بشود؛ ﴿وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾. قرآن می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^۲؛ پیداست که رب ما باید ما را هدایت کند، اما این هدایت به واسطه چیست؟ به واسطه نور است. لذا امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه نور - ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ - فرمودند: «هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»^۳؛ هدایت همه مخلوقات است. «هُدًى مِّنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدًى مِّنْ فِي الْأَرْضِ».

حضرت ابراهیم وقتی شب شد، فرمود: پروردگار ما، آن کسی است که در این ظلمات، دست ما را می‌گیرد. گفت: رب، آن کسی است که انسان را از ظلمت بیرون می‌آورد؛ انسان وقتی به رب خودش رسید، دیگر در ظلمات نیست. انسان به رب نرسیده، در تاریکی حرکت می‌کند. وقتی ستاره آمد، گفت: این، پروردگار است، چون راه ما را روشن می‌کند. اما وقتی غروب کرد، فرمود: چیزی که خودش غروب می‌کند نمی‌تواند چراغ راه ما باشد. نکته لطیف‌تر این است که حتی خورشید و ماه هم یک روز خاموش می‌شوند؛ ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۴. یعنی غیر از این غروب‌هایی که هر روز و شب دارند، یک غروب کلی هم دارند. گفت: درست است اینها چراغ هستند، ولی اینها خودشان هم از جای دیگر نور

←

اللَّهُ ﷻ فَيَجْلِيهِ لِمَنِ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰، ح ۱۲.

۵. ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا﴾؛ سوره شمس، آیه ۲.

۱. ﴿وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. ﴿قَالَ رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾؛ سوره طه، آیه ۵۰.

۳. عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: «هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ - وَ فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ - هُدًى مِّنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدًى مِّنْ فِي الْأَرْضِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۴.

۴. ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾؛ سوره تکویر، آیه ۲-۱.

می گیرند. اگر این نور از خودشان بود، نباید غروب می کردند. اینکه یک موقع هست و یک موقع نیست، روشن می کند که از خودش چیزی ندارد، درست مثل خود ما. ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۱ واقعاً زمانی طولانی بوده که هیچ خبری از ما نبوده، و جز در علم الهی و علم اولیاء خدا، احدی اسم های ما را هم بلد نبوده است. صد سال قبل، خبری از ما نبود، صد سال بعد هم باز خبری از ما نخواهد بود. فرمود: اینها هم مثل خود ما هستند و نمی شود به اینها دل بست؛ ﴿لَا أَحِبُّ الْاَفْلَیْنَ﴾.

انسان باید به رُش دل ببندد و با او سیر کند؛ او چراغ راه عالم است و لذا وقتی انسان به او رسید، وارد صحنه نور می شود و از ظلمات بیرون می آید؛ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. کسی که به خدای متعال رسید، در هر کجای عالم که باشد، در تاریکی نیست. فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ﴾^۲ خداوند به رسول خودش از نور عظمتش آن مقدار که دوست داشته، عطا کرده است. خب این چه ربطی به ما دارد؟! ما که اگر پرتو و اشعه ای از او به ما برسد، همه مان می سوزیم! شاید اشاره به این نکته باطنی دارد که گرچه ما باید نور پروردگار را درک کنیم، اما نور رب، نوری نیست که بشود مستقیم آن را درک کرد و برای ما ممکن نیست و لذا ما باید این نور را از اهل بیت بگیریم. فرمود: امر ما، علم ما و ولایت ما، صعبِ مستصعب است؛ بخشی از آن را ملائکه مقرب و انبیاء مرسل ﷺ و عباد ممتحن هم نمی توانند تحمل کنند. به حضرت عرض شد: چه کسی می تواند؟ فرمود: «مَنْ نَشَاء»^۳؛ یعنی هر کس که ما بخواهیم. بعضی از روایتی که همین حدیث را نقل می کنند،

۱. ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾: سوره انسان، آیه ۱.

۲. عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ أَسْأَلُهُ كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَ هُوَ لَا يَرَاهُ فَوَقَّعَ ﷺ: «يَا أَبَا يُوسُفَ جَلَّ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ الْمُنْعَمُ عَلَيَّ وَ عَلَى آبَائِي أَنْ يُرَى قَالَ وَ سَأَلْتُهُ هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَبَّهُ فَوَقَّعَ عِ الْاَللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۱.

۳. عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُّسْتَصْعَبٌ شَرِيفٌ كَرِيمٌ ذُكْوَانٌ ذَكِيٌّ وَعَرٌّ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ مُّمْتَحَنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ

می‌گویند پیداست کسانی بالاتر از این سه دسته هم هستند. در بعضی از روایات هم دارد: «نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ»^۱ یعنی فقط خودمان آن را حمل می‌کنیم. بنابراین اینطور نیست که آن چراغ مستقیماً برای ما روشن شود و ما بتوانیم کنه آن را درک کنیم.

همان‌طور که نور الهی در عالم مُلک، در خورشید و ماه و ستاره متمثل می‌شود و خدای متعال از طریق اینها ما را هدایت می‌کند، آن نور الهی در عالم ملکوت هم باید متمثل در یک خورشید و ماه و ستاره‌ای بشود؛ لذا یک چراغ هدایت وجود دارد که چراغ بدون غروب است، در همه عوالم و در همه حین‌ها هست. شب هست، روز هست، در دنیا هست، در برزخ هست، قیامت هست؛ نه تنها عالم مُلک را می‌توان با آن دید، بلکه نور عالم ملکوت و عالم جبروت هم هست. همه بواطن عالم، با آن چراغ روشن می‌شوند. حضرت فرمودند: رب ما، آن کسی است که ما را هدایت می‌کند، و هدایت هم با چراغ است. اگر خدای متعال نوری که ما را به سمت خودش هدایت کند، نداشته باشد، در حیرت می‌مانیم. ما با نور خدا به سمت خدا هدایت می‌شویم. سیر ما از عالم مُلک به ملکوت و سیر در عوالم است تا رسیدن به محضر الهی؛ و این سیر نیازمند چراغی است که برای ما در این عوالم روشن شده باشد؛ چراغی که غروب نداشته باشد و همه کائنات را هم روشن کند. اگر کسی به آن چراغ حقیقی رسید، همه عوالم برایش روشن می‌شود و صاحب یقین می‌شود.

در روایت دارد که حضرت ابراهیم در سیر خودش به جایی رسید که انوار اهل بیت (علیهم‌السلام) را به ایشان ارائه کردند؛ و ایشان هم نسبت به آنها خضوع کرد. بعد دید چراغ‌ها و ستاره‌هایی در اطراف این انوار طواف می‌کنند. گفت: خدایا! اینها چه کسانی هستند؟ فرمودند: شیعیان‌شان هستند. عرض کرد صفات‌شان چیست؟ خداوند هم صفات‌شان را گفتند. یکی از این صفات، ۵۱

←

شَيْئًا يَا أَبَا الصَّامِتِ قَالَ أَبُو الصَّامِتِ فَظَنَنْتُ أَنَّ لِلَّهِ عِبَادًا هُمْ أَفْضَلُ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲، ح ۱۰.

۱. عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ قَالَ نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۱.

رکعت نماز در شبانه روز خواندن است. این هم چیز عجیبی است که بعضی کارها مثل گنج است، آدرسش را هم داده اند، ولی کسی موفق به آن نمی شود! بعد حضرت ابراهیم تقاضا می کند که خدا یا! من را از شیعیان آنها قرار بده.^۱ این آیه، ناظر به همین معناست: ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾.^۲

بهره گیری از چراغ قلب نبی اکرم ﷺ، راه رسیدن به رؤیت پروردگار

بنابراین، با این چراغ است که مؤمن می تواند هدایت بشود. این چراغ را برای کسانی روشن کرده اند که می خواهند راه خدا را بروند. چراغ نبوت که در قلب نبی اکرم ﷺ نازل شده، یک خبر غیبی است؛ یعنی همه غیب، در این قلب نازل شده است. هر کس که می خواهد به غیب عالم راه پیدا کند و اسرار غیب را بفهمد، طریقتش همان چراغی است که

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَحْيَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ آيَةِ ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾ عليه السلام فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَنَظَرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ فَقَالَ إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِهِ فَقَالَ إِلَهِي وَ مَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام نَاصِرِ دِينِي وَرَأَى إِلَى جَنْبِهِمْ ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ فَقَالَ إِلَهِي وَ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ فَطَمَتْ مُجِيبَهَا مِنَ النَّارِ وَنُورُ وَلَدَيْهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَقَالَ إِلَهِي وَ أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أُحْدِقُوا بِهِمْ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ الْأُتَمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِلَهِي بِحَقِّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ إِلَّا عَرَفْتَنِي مِنَ التَّسْعَةِ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمُ أُولَئِهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَ ابْنُهُ مُوسَى وَ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَرَى أَنْوَارًا قَدْ أُحْدِقُوا بِهِمْ لَا يُحْصَى عَدَدُهُمْ إِلَّا أَنْتَ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ بِمَا تَعْرِفُ شِيعَتَهُ قَالَ بِصَلَاةِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ الْجَهْرِ بِـ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ التَّخَنُّتِ فِي الْيَمِينِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾»؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص ۴۸۵.

۲. ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾: سوره صافات، آیه ۸۳.

در قلب پیامبر ﷺ روشن شده است؛ لذا ائمه «حَفَظَةَ سِرِّ اللَّهِ» هستند.^۱ اینطور نیست که چراغ هدایت را به هر کسی بدهند. قیل و قال می‌خواهید، همه‌جا هست؛ برای این کار بهتر است بروید دنبال همان آنس و مالک و دیگران! اما اگر علم می‌خواهید، باید بروید بنده شوید و نزد ما بیایید. علم، برای عباد الله است. این چراغ در عالم روشن است و هر کس هم بخواهد به سمت خدا سیر کند و عبد بشود، باید با این نور حرکت کند. خدای متعال کسی را به تاریکی دعوت نمی‌کند. از درون تاریکی که بندگی در نمی‌آید. انسان باید به نور رب برسد تا هدایت بشود و بتواند رب را عبادت کند.

هر چقدر هم این انوار، بیشتر تجلی کنند، انسان خاشع‌تر و عبدتر می‌شود. به‌اندازه‌ای که این چراغ در وجود انسان روشن می‌شود، انسان عبد می‌شود و طعم شیرین بندگی را می‌چشد. این، همان نور ایمان و یقین و ولایت است؛ اسمش را هرچه می‌خواهید بگذارید، همگی جلوه‌های مختلف همان انوار اهل بیت است. به‌اندازه‌ای که انسان به این چراغ برافروخته در عوالم هستی راه پیدا می‌کند، به همان میزان به توحید هدایت می‌شود، بنده می‌شود و طعم صلات و صوم را می‌چشد. اگر کسی به این نور رسید، نه فقط ملکوت را می‌بیند، بلکه بالاتر از آن، به رؤیت حضرت حق هم می‌رسد.

مگر حقیقت رؤیت ایمانی چیزی غیر از این است؟ مگر ایمان، چیزی جز نور امام در قلب انسان است؟! فرمود: کلمه ایمان، امیرالمؤمنین ﷺ است؛^۲ ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ﴾.^۳ فرمود:

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾ قَالَ ذَاكَ حَمَزُهُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدُهُ وَ سَلْمَانٌ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ قَوْلِهِ ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۷۱.

۳. ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾؛ سوره حجرات، آیه ۷.

ایمان شما، همان حب اوست؛ «حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ».^۱ به هر اندازه‌ای که این نور در قلب انسان بیاید، پرده‌ها کنار می‌روند و انسان اهل رؤیت ایمانی می‌شود و مشاهده حضرت حق واقع می‌شود؛ «وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ».^۲

حضرت موسای کلیم ﷺ وقتی رؤیت می‌خواست، عرض کرد: ﴿رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ﴾؛^۳ شاید یکی از معانی این آیه همین باشد و ایشان هم همین رؤیت ایمانی را طلب کرده است. موسای کلیم که می‌دانست خدای متعال جسم ندارد تا بتوان با چشم سر او را دید؛ لذا آن رؤیت صواب و ایمانی، مطلوب بوده است. البته آیه معنای ظاهری هم دارد؛ در یک معنای این آیه، همان رؤیت حسی مراد بوده و ایشان از زبان قومش حرف می‌زده است. ولی شاید معنای باطنی آیه، همین رؤیت صواب باشد.

حال رؤیت ایمانی چگونه می‌شود؟ به اندازه‌ای که نور ایمان در قلب انسان بیاید، انسان دارای این رؤیت می‌شود. نور ایمان هم چیزی جز این چراغی که خدا روشن کرده، نیست. لذا حضرت در همان حدیث ابوخلد کابلی^۴ وقتی دارند ایمان را تفسیر می‌کنند، می‌فرمایند: مؤمن، آن کسی است که چراغ امام در قلبش روشن می‌شود. به اندازه‌ای که نور امام به قلب انسان می‌رسد، انسان مؤمن می‌شود. موسای کلیم هم می‌خواست رؤیت ایمانی پیدا کند. امیرالمؤمنین ﷺ «کلمة الإيمان» است و مابقی باید از این چراغ استفاده کنند و به اندازه‌ای که این حقیقت در قلبشان تجلی می‌کند، مؤمن می‌شوند. خدای متعال هم به موسای کلیم فرمود: آن مقامی که شما می‌خواهید، ان شاء الله به آن می‌رسید، ولی در این دنیا نه! در روایت دارد که

۱. الأُمَالِي لِلصَّدُوق، ص ۸۹، ح ۱.

۲. فرازی از مناجات شریف شعبانیه. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۵.

۳. ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ ثَبَّتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۴. متن کامل روایت، پیشتر آمد.

آنچه به کوه تجلی کرد، کَرَوِیِّین بودند که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند؛^۱ ﴿خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾. این، تنها جلوه دنیایی اش بود؛ تصور کنید تجلی اش در آخرت چه خواهد بود! انسان با رسیدن به امامش، به ایمان حقیقی و رؤیت حضرت حق می رسد. این رؤیت، تجسم و تشبیه خداوند نیست؛ ولی بالاخره یک رؤیتی بین عبد و حضرت حق واقع می شود. این رؤیت ایمانی هم، تنها با امام واقع می شود و به اندازه ای که نور امام به قلب انسان وارد می شود، انسان به رؤیت ملکوت و رؤیت حضرت حق می رسد و نورانی به نور یقین می شود. بنابراین، خدای متعال، ما را به ملکوت عالم هدایت کرده، چراغ ملکوت را هم نازل کرده و به ما گفته است که ملکوت را با این چراغ سیر کنید. ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؛^۲ این چراغ را به عالم شما آوردیم تا با این چراغ سیر کنید. این چراغ کجاست؟ ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ﴾.^۳ وقتی آن نور در این خانه ها آمد، ما هم می توانیم از این چراغ استفاده کنیم؛ اگر کسی وارد این خانه ها شد، این چراغ در وجودش روشن می شود و راهش را روشن می کند.

نیاز مؤمن به چراغ درونی در کنار چراغ بیرونی

اینکه این چراغ در بیرون باشد، کفایت نمی کند؛ این چراغ باید در درون ما هم برافروخته بشود. کسانی که خیرین هستند، همه زندگی شان خیر است و سراسر، بندگی و عبادت هستند، آنها به جایی می رسند که هم در بیرون با نور امام سیر می کنند و هم از درون با نور امام روشن می شوند؛ «وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ». از حضرت سؤال شد اینکه فرمودید «الْمُؤْمِنُ

۱. أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَيْدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَارِسِيُّ وَغَيْرُهُ رَفَعُوهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ الْكَرَوِیِّیْنَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ لَوْ قُسِمَ نُورٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَاهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمَرَ وَاحِدًا مِنَ الْكَرَوِیِّیْنَ فَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دُكَا»
«بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۹، ح ۲.

۲. ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ سوره تغابن، آیه ۸.

۳. ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۶.

يَنْظُرُ بَنُورِ اللَّهِ^۱ یعنی چه؟ «مؤمن، با نور خدا می بیند»؛ نور خدا چه ربطی به ما دارد؟ فرمود: یعنی از نور ما آفریده شده؛ یعنی مؤمن در اعماق وجودش و سرشتش هم، نورانی به نور امام است. لذا فرمود: از درونش، چراغ روشن است و از بیرون هم ما هستیم. این دو چراغ با هم تلاقی می کنند و در نتیجه اش کار مؤمن درست می شود. نور اهل بیت هم از درون می تابد و هم از بیرون.

مؤمن از درون و بیرون در وادی نور است؛ در وادی یقین و ایمان است. هرچه هم در این وادی سیر کند، به انوار لطیف تر، حقایق دقیق تر، اسرار عمیق تر و توحید جامع تر و کامل تر و رفیع تر راه پیدا می کند. فرمود: «وَهُمْ وَاللَّهُ يَا عَمَّارٌ دَرَجَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی درجات مؤمن، درجات سیر با امام است. ولایت امام، مدارج دارد؛ از درجه یک ایمان تا درجه ده ایمان. یک طیف وسیع است. هر کدام از مؤمنین در هر یک از این درجات که باشند، به اندازه خودشان با این چراغ می بینند و به اندازه خودشان به صفات می رسند؛ ولی اگر نور امام با همه ظرفیتشان در آنها تجلی کرد، همه قوای شان نورانی می شود و آن وقت سیر باطنی و ظاهری شان در درجه دهم ایمان واقع می شود.

داستان عاشورا، برطرف کننده حجاب ظلمات و آشکارگر نور امیرالمؤمنین در دوران ظهور و رجعت

داستان عاشورا، همین است. ابتدا یک حجاب و ظلمتی روی این چراغ افتاد و امکان بهره مندی از امیرالمؤمنین علیه السلام کم شد یا از بین رفت. سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمدند این پرده را کنار بزنند تا این چراغ برافروخته شود. لذا از قتلگاه ایشان، حقیقت ولایت

۱. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَفْسِيرُهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بَنُورِ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتِهِمْ نَفْسَهُ فَأَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمُّهُ أَبُوهُ النَّوْرُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النَّوْرِ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲.

تجلی می‌کند؛ «إِنَّ الْحُسَيْنَ ... مَصْبَاحُ هُدًى».^۱ لذا دوران ظهور دوران رفع کلی این حجاب ظلمات است؛ حجابی که آن خورشید روشن شده به دست خدا که همه باید با آن کائنات را ببینند، پوشانده است. اگر بر حضرت امیر علیه السلام حجاب نمی‌افتاد، همه اهل مشاهده ملکوت می‌شدند. کما اینکه در عصر ظهور اینطور می‌شود و همه مؤمنین امامشان را می‌بینند.^۲ بعضی‌ها خیال کرده‌اند از طریق تلویزیون امامشان را می‌بینند! از این طریق که شیاطین را هم می‌بینند! این که نیست. منظور این است که حجاب‌ها کنار می‌رود و همه با نور امامشان اهل مشاهده می‌شوند.

جمله‌ای از علامه بزرگوار طباطبایی نقل شده که برای من خیلی لطیف است. یکی از شاگردانشان به ایشان گفته بود: شب‌هایی که برای درس خصوصی در این کوچه‌های تاریک یخچال‌قازی می‌روید، ممکن است حادثه‌ای پیش بیاید. علامه فرموده بود: مگر ما در روز، با نور خورشید راه می‌رویم که حالا شب تاریک باشد؟!

کسی که به امامش رسید، خورشید نمی‌خواهد. وقتی خورشید طلوع می‌کند، ستاره‌ها گم می‌شوند؛ ما در شب با ستاره‌ها راه می‌رویم، ولی روز که شد، ستاره‌ای نیست. کسی هم که به امامش رسیده و با نور ریش راه می‌رود، دیگر به نور ستاره‌ها توجه نمی‌کند. در دوران ظهور، مردم از نور خورشید و ماه بی‌نیاز می‌شوند؛ «إِذَا يَسْتَغْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نَوْرِ الْقَمَرِ».^۳ سقیفه نگذاشت در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام این اتفاق بیفتد. سیدالشهداء علیه السلام آمدند تا این پرده را کنار بزنند؛ مزد کار ایشان، می‌شود عصر ظهور و ادامه کار حضرت هم می‌شود رجعت.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹.

۲. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَشِعْتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۰، ح ۳۲۹.

۳. صَبَاحُ الْمَدَائِنِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ: «رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَغْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نَوْرِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دوران رجعت می آیند و نور امیرالمؤمنین علیه السلام را به کمال و تمام در عالم اظهار می کنند. آن وقت است که طعم ایمان و یقین چشیده می شود. ما الان در حجاب هستیم و از آن چراغی که روشن شده محجوبیم. فرمود همه در عصر غیبت از آن نور استفاده می کنند، ولی مثل خورشید پشت ابر.^۱ سیدالشهداء علیه السلام آمدند این پرده را کنار زدند و از همان جا حقیقتی آغاز شد و ان شاء الله آن حقیقت به عصر ظهور و رجعت منتهی خواهد شد.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمَرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَ التَّوْفِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الدَّارِ عَلَيْهِ السَّلَام «... وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَ إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَغْلَقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ وَ أَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَ ﴿عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.

گفتار ۴

اوصافِ امام وصف ناپذیر

«وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ

وَ حُجَجُ الْبَرِّ»

«مَوَالِي لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنْ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَجُ الْجَبَّارِ».

در فقرات پایانی زیارت جامعه کبیره، این توجه به ما داده می‌شود که ولو ما ائمه را با این مقاماتی که در این زیارت خواندیم، مدح و ثناء می‌کنیم، ولی این نهایتِ وصف آنها نیست؛ و اساساً امکان توصیف آنها برای ما فراهم نیست و کنه مدح آنها برای ما قابل دستیابی نیست. بعد هم سه نکته را درباره این حجج نورانی توضیح می‌دهد: «أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَجُ الْجَبَّارِ»؛ این سه خصوصیت در وجود شما هست.

وصف اول امام: نور درونی و بیرونی برای خوبان

یکی این است که شما «نُورُ الْأَخْيَارِ» هستید. ما برای هدایت در عوالم، نیاز به نور پروردگار داریم؛ در هر عالمی و در هر مقامی که بخواهیم هدایت شویم، با این نور می‌شود هدایت شد. هدایت ما متوقف بر این است که این نور، هم در بیرون وجود داشته باشد و هم در درون ما. لذا به تعبیر این فقره شریفه، أخیار - که انبیاء و شهدا و صدیقین و صالحین هستند - از نور ائمه برخوردارند؛ هم سرشتشان با نور اهل بیت علیهم‌السلام عجین شده و هم در بیرون - در عوالم مختلفی که سیر می‌کنند - سیرشان با آن چراغی است که خدا پیش روی آنها روشن کرده. و این نور، نور ائمه علیهم‌السلام است. این نکته اول.

وصف دوم امام: هدایت‌گر اهل برّ و تقوا

— حقیقت تقوا و برّ، سیر کردن با برنامه امام

نکته دوم این است که شما «هُدَاةَ الْأَبْرَارِ» هستید. ابرار، آن کسانی هستند که اهل برّ و نیکی‌اند و به تعبیر قرآن همان متقین هستند. ﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛^۱ خدای متعال می‌فرماید نیکی عبارت است از تقوا. ظاهر آیه این است که اعراب در دوران جاهلیت، سنتی داشتند که در زمان اشتغال به حج، برای اینکه حششان خوب به پایان برسد، از درهای خانه وارد نمی‌شدند؛ نقبی می‌زدند و از بیراهه وارد می‌شدند. ظاهر آیه می‌فرماید نیکی این نیست. ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛ حقیقت نیکی، آن ابراری هستند که اهل تقوای الهی‌اند. تقوا یعنی پرهیز کردن و به تعبیر دیگر، با برنامه خدای متعال زندگی کردن.

خدای متعال برنامه‌ای برای عالم و برای رشد انسان دارد؛ متقی آن کسی است که با برنامه خدای متعال زندگی می‌کند و طبیعتاً باید با برنامه اولیاء خدا همراه شود. یعنی باید با آن کسانی که خدای متعال به آنها مقام ولایت و تدبیر داده، همراه شود. لذا در روایات فرموده‌اند: تقوا، همان تشیع است؛ «شِيعَتَنَا هُمُ الْمُتَّقُونَ».^۲ اگر کسی دنبال امام و با برنامه امام حرکت کرد، این شخص می‌شود متقی. در این آیه هم خدای متعال می‌فرماید نیکی همین است که شما صاحب تقوا بشوید. پس ابرار یعنی متقین. تقوا را هم معنا می‌کند: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ

۱. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ سوره بقره، آیه ۱۶۹.

۲. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلَ سَيِّدِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «مِثْلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» قَالَ: «هِيَ فِي عَلِيٍّ وَأَوْلَادِهِ وَشِيعَتِهِمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفَرَةِ»؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۴۱۷.

آبوابها». حضرت فرمودند توحید، بابی دارد و آن باب ما هستیم؛ اگر کسی می‌خواهد موحد شود، باید از مسیر ما وارد وادی توحید شود و با ما سیر کند.^۱

بنابراین، تقوا یعنی سیر کردن در عالم با امام. کسی که دنبال‌هرو ولی‌ای است که خدا برای او قرار داده، او متقی است؛ و إلا نماز خواندن و روزه گرفتن، به خودی خود تقوا نیستند. اگر کسانی در مناسک دنبال‌هرو امام بودند و از طریق نماز خواندن و روزه گرفتن و خیرات و مبرات که انجام می‌دهند، خودشان را به امام ملحق کردند و دنبال او حرکت کردند، اینها می‌شوند ابرار، نیکان و خوب‌های عالم. لذا ابرار، عبارت است از آن کسانی که نعمت امام را شاکر هستند و دنبال امام و در سبیل ولایت امام حرکت می‌کنند.

خدای متعال در سوره «هَلْ أَتَى» بعد از بحث از امکاناتی که در اختیار انسان قرار داده، که بعضی از آنها سرمایه‌های درونی ما هستند مثل: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾؛^۲ یعنی ما انسان را با استعدادهای مختلفی آفریدیم و به او سمع و بصر دادیم؛ و بعضی از این امکانات هم بیرونی هستند مثل: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾؛^۳ یعنی ما سبیلی به‌سوی خود در این عالم قرار دادیم و انسان را در این سبیل قرار دادیم و هدایتش کردیم؛ بعد از بیان اینکه این امکانات به انسان داده شده و امام هم - که سبیل ما به سمت خدای متعال در عالم است - آمده و ما به سبیل هدایت

۱. عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ: «يَا سَعْدُ إِنَّهَا أَعْرَافٌ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَأَعْرَافٌ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ وَأَعْرَافٌ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِهِمْ فَلَا سَوَاءَ مَا اعْتَصَمَتْ بِهِ الْمُعْتَصِمَةُ وَمَنْ ذَهَبَ مَذْهَبَ النَّاسِ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْنِ كِدْرَةٍ يُفْرِغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَمَنْ أَتَى آلَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً تَجْرِي بَعْلَمُ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَفَادٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ ذَلِكَ وَ إِنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَهُ حَتَّى يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ لَكِنْ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْأَبْوَابَ الَّتِي تَوْتِي مِنْهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۹۹، ح ۱۱.

۲. ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾؛ سوره انسان، آیه ۲.

۳. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾؛ سوره انسان، آیه ۳.

شده‌ایم، حال می‌فرماید: مردم، دو دسته می‌شوند، کافر و برّ؛ ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا * إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾^۱ مردم دو دسته می‌شوند؛ یک دسته کفاری که سلسله‌ها و غل‌ها و آتش برای آنها مهیا شده، و یک دسته هم آنهایی که ابرارند.

ابرار، آن کسانی هستند که همه آن استعدادها و امکاناتی را که خداوند به آنها عطا کرده، در سبیل امام قرار می‌دهند و با برنامه امام در عالم حرکت می‌کنند؛ اینها می‌شوند ابرار، می‌شوند متقین. ﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى﴾؛ برّ، آن کسی است که صاحب تقواست. ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛ از درها وارد خانه‌ها بشوید. آن کسی که از راه بندگی خدا به سمت خدای متعال حرکت می‌کند، او از همان بابی که خدا گشوده وارد می‌شود، و لذا به برّ و نیکی می‌رسد.

— امام، هدایت‌گر ابرار

«أَنْتُمْ ... هُدَاةُ الْأَبْرَارِ»: شما اهل بیت، نسبت به آن کسانی که اهل خیر هستند و جزو ابرارند، نور و هادی هستید. هم آن چراغی که خدا در درون وجود اختیار و انبیاء روشن کرده و هم آن خورشیدی که در بیرون برای آنها قرار داده - که در سیرشان به دنبال این نور حرکت می‌کنند - وجود مقدس معصومین است. ﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنِ﴾؛^۲ اهل برّ حقیقی، صحیفه وجودیشان و نامه عملشان، در مقام علین است.

پس در قرآن خصوصیتی برای ابرار ذکر شده است. یک خصوصیت این است که اینها اهل تقوا هستند؛ خصوصیت دوم این است از باب توحید، وارد وادی توحید می‌شوند؛ خصوصیت بعدی این است که اینها سرشتشان و روحشان از علین است. در روایتی حضرت این آیه ﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنِ﴾ را این‌طور معنا کردند که ما روح‌مان از بالاتر از علین

۱. سوره انسان، آیات ۵-۴.

۲. ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنِ﴾؛ سوره مطفین، آیه ۱۸.

است و جسم‌مان از علین؛ و شیعیان ما، روح‌شان از علین است و از آن منزلت آفریده شده‌اند.^۱

«أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ»؛ شما نور آخیار هستید. یعنی انبیاء و اولیاء که صاحبان خیر هستند، از برکات شما استفاده می‌کنند و ابراری که به برّ و نیکی رسیده‌اند، با کمک نور شما به آنجا رسیده‌اند. آن نوری که آنها را از درون و بیرون هدایت می‌کرده و آن شخصی که هادی آنها بوده، شما هستید.

وصف سوم امام: حجت برای خداوند جبار

بعد می‌فرماید «وَحُجُّ الْجَبَّارِ»؛ شما حجت‌های جبار هستید. صفت جبار اگر در باب خدای متعال اطلاق شود، به دو معناست؛ البته ممکن است این دو معنا به یک ریشه هم برگردند.

— معنای اول جباریت خدا: جبران کسر ها و شکستگی‌ها

یک معنای جابر بودن خدای متعال این است که او جبران‌کننده کسری‌ها و شکستگی‌های انسان است. لذا گاهی اوقات به خدای متعال در کنار کاسر، اطلاق جابر می‌شود؛ «یا کاسِرُ یا جَابِرٌ».^۲ خدای متعال اگر کاسر و شکننده است، جابر هم هست؛ می‌شکند و اصلاح می‌کند و با همین شکستن و اصلاح کردن انسان را پیش می‌برد.

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيْنٍ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقُوا مِنْهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰، ح ۴.

۲. فرازی از دعای شریف جوشن کبیر: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا غَافِرُ يَا سَاتِرُ يَا قَادِرُ يَا قَاهِرُ يَا قَاطِرُ يَا كَاسِرُ يَا جَابِرُ يَا ذَاكِرُ يَا نَاطِرُ يَا نَاصِرُ»؛ البلد الأمين، ص ۴۰۶.

خدای متعال قلوب معصومین علیهم السلام را هم با خوف و رجاء، راهبری می‌کند؛ «أَنْتَى وَ لَكُمْ الْقُلُوبُ الَّتِی تَوَلَّى اللّهُ رِیاضَتَها بِالْخَوْفِ وَ الرَّجاءِ»^۱ در فرازی از زیارت جامعه ائمه المؤمنین می‌گوییم: «لَا یَسْفِکُمْ ثناء الْمَلَائِکَةِ فِی الْإِخْلَاصِ وَ الْخُشُوعِ وَ لَا یُضادُّکُمْ ذُو اِبْتِهالٍ وَ خُضُوعٍ»؛ یعنی هیچ ملکی در ثناء و خشوع خدا، بر شما سبقت نمی‌گیرد، نه از نظر زمانی و نه از نظر باطنی. «وَ لَا یُضادُّکُمْ ذُو اِبْتِهالٍ وَ خُضُوعٍ»؛ کسانی که صاحب ابتهالند و در مقابل خدا متواضع و خاضعند، هیچ وقت هم عرض شما قرار نمی‌گیرند. چرا؟ چون شما صاحبان قلبی هستید که خدای متعال مستقیماً سرپرستی آنها را به عهده گرفته و متولی ریاضت دادن این قلوب شده است؛ «أَنْتَى وَ لَكُمْ الْقُلُوبُ الَّتِی تَوَلَّى اللّهُ رِیاضَتَها». چطور ریاضت داده؟ «بِالْخَوْفِ وَ الرَّجاءِ»؛ از یک طرف در او خوف ایجاد می‌کند و از طرف دیگر هم امید ایجاد می‌کند. هر کدام از اینها، به نحوی برای انسان ریاضت قلب ایجاد می‌کنند. و این سرپرستی و ریاضت دادن تا جایی ادامه پیدا می‌کند که قلب شما، ظرف شکر و ثناء خدای متعال می‌شود؛ «وَ جَعَلَهَا أَوْعِیةَ الشُّکْرِ وَ الثَّناءِ». یک معنای جبار همین است.

جابر به این معنا، در مقابل کاسر است. خدای متعال انسان را با خوف و رجاء پیش می‌برد؛ انسان را با قبض و بسط پیش می‌برد. گاهی اوقات برای انسان حالت قبض ایجاد می‌کند و این یک اثری دارد؛ و بعد هم دوباره راه را برای انسان باز می‌کند و این هم اثر خاص خودش را دارد. خدای متعال با هیبت و انس، انسان را راه می‌برد. گاهی اولیاء خدا، دچار خوف از

۱. زیاره جامعه للأئمه علیهم السلام: «...أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَبْوابُ اللّهِ وَ مَفاتیحُ رَحْمَتِهِ وَ مَقالِدُ مَغْفِرَتِهِ وَ سَحائبُ رِضْوانِهِ وَ مَصابِیحُ جَنانِهِ وَ حَمَلُهُ قُرْقانِهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ وَ حَفْظُهُ سِرِّهِ وَ مَهْبُطُ وَحْیِهِ وَ أَماناتُ النُّبُوَّةِ وَ وَدائعُ الرِّسالةِ أَنْتُمْ أَمْناءُ اللّهِ وَ أَحْباؤُهُ وَ عِبادُهُ وَ أَصْفِیائُهُ وَ أَنْصارُ تَوْحیدِهِ وَ أَرْکانُ تَمْجیدِهِ وَ دُعائُهُ إلی کُتُبِهِ وَ حَرَسُهُ خَلائِقِهِ وَ حَفْظُهُ وَدائعِهِ لَا یَسْفِکُمْ ثناء الْمَلَائِکَةِ فِی الْإِخْلَاصِ وَ الْخُشُوعِ وَ لَا یُضادُّکُمْ ذُو اِبْتِهالٍ وَ خُضُوعٍ أَنْتَى وَ لَكُمْ الْقُلُوبُ الَّتِی تَوَلَّى اللّهُ رِیاضَتَها بِالْخَوْفِ وَ الرَّجاءِ وَ جَعَلَهَا أَوْعِیةَ لِلشُّکْرِ وَ الثَّناءِ وَ آمَنَها مِنْ عَوَارِضِ الْغَفْلَةِ وَ صَفَّاهَا مِنْ شَواعِلِ الْفِتْرِهْ بَلْ یَتَقَرَّبُ أَهْلُ السَّماءِ بِحُبِّکُمْ وَ بِالْبَراءَةِ مِنْ أَعْدائِکُمْ وَ تَواتُرِ الْبِکاءِ عَلَی مُصابِکُمْ وَ الاسْتِغْفارِ لِشِیعَتِکُمْ وَ مُحِیِّکُمْ...»؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۹۱، ح ۱۴.

هیبت خدای متعال می‌شوند، دچار رهبت می‌شوند، و بعد هم به انس می‌رسند. این، همان شکستن و جبران کردن است. خداوند در این شکستن و جبران کردن، انسان را پیش می‌برد. خدای متعال، جابر ماست و شکستگی‌های ما را جبران می‌کند. حتی گاهی خودش این شکستگی‌ها را ایجاد می‌کند، و با شکستن و بستن، ما را پیش می‌برد؛ با تلخی‌ها و شیرینی‌ها، با خوف و رجاء و امثال اینها، ما را پیش می‌برد و به مقصد می‌رساند. بنابراین خدای متعال جابر ضعف‌های ماست، جابر شکستگی‌های ما است، تدارک‌کننده است. این یک معنای جبار است.

— معنای دوم جباریت خدا: ظهور سلطنت و قدرت او در همه عوالم

یک معنای دیگر هم برای جبار گفته شده — که شاید معنای اصل لغتش هم، همین باشد — و آن، کسی است که سلطنت و قدرت و عظمت او در همه عالم، ظاهر و آشکار است؛ حکم می‌راند و این حکم و فرمانش بر مخلوقات جاری است، بخواهند یا نخواهند. حتی آنهایی هم که منکر هستند، با فرمان او در عالم حرکت می‌کنند. آن کسی هم که منکر خدای متعال است، آن‌طور که خدای متعال تدبیر کرده به دنیا می‌آید؛ خودش که تصمیمی نمی‌گیرد. طفل است، نوجوان می‌شود، جوان می‌شود، به سنّ میانسالی و کهنوت می‌رسد و بعد هم از این دنیا می‌رود؛ در تحت فرمان اوست. «او جبار است»؛ یعنی قدرت و سلطنت و حکومت او بر عالم جاری است و هیچکس هم نمی‌تواند از این حکومت خارج شود. خدای متعال در محدوده‌های خاصی به ما اجازه تصرف داده و مسئولیتهایی بر دوش ما گذاشته، ولی این‌طور نیست که ما بتوانیم از قدرت خدای متعال خارج شویم.

جبار یعنی کسی که همه موجودات، تحت فرمان و جبر او هستند. به تعبیر دیگر، جبار یعنی وادارکننده؛ یعنی کسی که اراده او برای همه عالم می‌شود قانون و همه باید طبق همان قانون حرکت کنند. حتی آنجایی هم که خدای متعال به ما اختیار داده، باز هم طبق قوانینی که او قرار داده حرکت می‌کنیم. حتی آن کسی هم که گناه می‌کند، کاملاً تحت سلطه است؛ آن کسی هم که کافر است، این‌طور نیست که از تحت فرمان او خارج باشد. کافر هم آن‌طور که خداوند مقرر کرده، فکر می‌کند و قواعد شیطنتش در اختیار خودش نیست. اگر کسی به این نکته دقت

کند، در خودش به حضرت حق پی می‌برد. اصلاً آیه و نشانه حضور حضرت حق، همین است که ما در می‌یابیم تحت فرمان او هستیم.

— توجه به جباریت خدا، راهی برای خداشناسی

در کتاب توحید کافی، نقل شده که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا! شما می‌گویید خدای متعال هست، یک عده‌ای هم انکار می‌کنند. چرا خدای متعال به جای فرستادن رسل و اولیائش، خودش آشکارا ظاهر نشد تا همه او را ببینند؟ ما آنچه را که با چشم سر می‌بینیم، نمی‌توانیم انکار کنیم؛ این خورشید و ماه و زمین را نمی‌توانیم انکار کنیم. اگر خدای متعال هم خودش را به ما نشان می‌داد، دیگر دعوا رفع می‌شد. حضرت نکته‌ای را به او تذکر دادند و فرمودند: چطور می‌گویی خدای متعال، غایب شده و رسول فرستاده؟! خدای متعال خودش از همه حاضرتر است؛ **﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾**^۱؛ **﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾**^۲. او با شماست و غایب نیست. بعد حضرت او را به آیات باطنی‌ای که در درون خود انسان است، ارجاع دادند که اگر انسان در این آیات تفکر کند، به راحتی حضور حضرت حق را می‌بیند. فرمودند تحولاتی که در انسان رخ می‌دهد یکی از بهترین نشانه‌های خداست. شما وقتی گرسنه هستی، اگر غذا بخوری، سیر می‌شوی؛ در اختیار شما نیست که بخوری و سیر نشوی. حتی انسان در غذا خوردن هم اختیار ندارد؛ از یک حدی که گذشت، مجبور می‌شود غذا بخورد.^۳

۱. **﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾**؛ سوره حدید، آیه ۳.

۲. **﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرِجُ مِنْهَا وَمَا ينْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرِجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾**؛ سوره حدید، آیه ۴.

۳. در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: **«قُلْتُ لَهُ مَا مَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ أَنْ يَطْهَرَ لَخَلْقِهِ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتَلَفَ مِنْهُمْ اثْنَانِ وَ لَمْ احْتَجِبْ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَأْشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَقَالَ لِي وَبَلْكَ وَ كَيْفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نُسُوءَكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كَبْرَكَ بَعْدَ صَغْرِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سَقَمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتَكَ بَعْدَ سَقَمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ**

در روایت دارد که جهنمی‌ها هم از زقوم می‌خورند؛ یعنی آن طعام‌هایی که خیلی اشمئزازآور است. فرمود: مجبورند بخورند. چون انسان أجوف است، توخالی است، وقتی گرسنه می‌شود باید بخورد. جهنمیان از چرک می‌خورند؛ ﴿مِنْ غَسْلِينٍ﴾^۱ چرا از چرک و خون جهنم می‌خورند؟ چون مجبورند بخورند.^۲

فرمود: خدای متعال، تو را گرسنه می‌کند، بعد سیرت می‌کند؛ غصه دار می‌شوی، بعد غصه‌هایت می‌رود و خوشحال می‌شوی؛ خسته می‌شوی، بعد خستگی‌ات می‌رود و به آرامش می‌رسی. حضرت فرمودند: چطور خدای متعال غایب است؟! چطور این خدایی که از درون، تو را احاطه کرده خودش را نشان نداده؟! خدای متعال با آیاتش، خودش را نشان داده است. بنابراین خدای متعال از هر حاضری حاضرتر است.

اینکه با آب، رفع عطش و تشنگی می‌شود را همه می‌فهمند؛ ولی نسبت به توحید، این‌طور نیست. خدای متعال نمی‌خواسته ما نسبت به مقامات توحید، مجبور باشیم. با اینکه از درون، در فطرت ما توحید را قرار داده، اما ما مجبور نیستیم. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾

←
حُزْنُكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحُكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَ حُبُّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضُكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمُكَ بَعْدَ اُنْتَانِكَ وَ اُنْتَانُكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتُكَ بَعْدَ كِرَاهَتِكَ وَ كِرَاهَتُكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَهْبَتُكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَجَاءُكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسُكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرُكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَ عَزُوبٌ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذَهْنِكَ وَ مَا زَالَ يُعَدُّ عَلَى قُدْرَتِهِ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أُدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُظْهِرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَنْهُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.

۱. ﴿وَلَا طَعَامَ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ﴾؛ سوره حاقه، آیه ۳۶.
۲. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ: «تُبَدَّلُ خَبْرَةٌ بَقِيَّةٍ يَأْكُلُ مِنْهَا النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغُوا مِنَ الْحِسَابِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ إِنَّهُمْ لَفِي شُغْلٍ يَوْمَئِذٍ عَنِ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ ابْنَ آدَمَ أَجُوفَ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ أَمْ هُمْ أَشَدُّ شُغْلًا يَوْمَئِذٍ أَمْ مَنْ فِي النَّارِ فَقَدْ اسْتَغَاثُوا وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ﴾؛ الكافي، ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۴.

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ؛^۱ یعنی اگر انسان‌ها با اختیار حرکت کردند، آن وقت به جایی می‌رسند که آیات خودمان را در درون و بیرون به آنها نشان می‌دهیم و برایشان واضح می‌شود. چنین کسی هر موجودی را می‌بیند، حضرت حق را محیط به آن موجود مشاهده می‌کند؛ ﴿أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. آن وقت به جایی می‌رسد که می‌گوید: «عَمِيتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا».^۲

اما خدای متعال نخواست توحید را زوری و جبری به انسان‌ها بدهد؛ ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾.^۳ انسان می‌تواند یک عمر در این دنیا زندگی کند، این مخلوقات ضعیف را تصدیق کند و با آنها زندگی کند، از دست آنها بگیرد ولی منکر حضرت حق باشد؛ این قدرت را خدای متعال به انسان داده است. ولی اگر انسان وارد وادی بندگی شود، به مرحله یقین می‌رسد؛ ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾.^۴ وقتی به یقین رسید، آن وقت به آن مقاماتی که قرآن برای موقنین گفته - مثل عین الیقین و حق الیقین - دست پیدا می‌کند و همه حقایق عالم - به همان کیفیتی که ممکن است - برایش مشهود می‌شود.

۱. ﴿سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾: سوره فصلت، آیه ۵۳.

۲. فرازی از دعای شریف عرفه: «أ يَكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا وَ خَسِرْتُ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونٌ السَّرُّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعٌ إِلَيْهَا عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا ﴿إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾»؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۴.

۳. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾: سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴. ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾: سوره حجر، آیه ۹۹.

خدای متعال جبار است، یعنی همین؛ یعنی مسلط بر ماست و اراده او بر ما حاکم است. خدای متعال خواسته که ما آزاد باشیم و ما را مجبور نکرده است. البته ما و مخلوقاتی که با آنها زندگی می‌کنیم، اختیار تام نداریم؛ وقتی تشنه می‌شویم باید آب بخوریم. و این خدای متعال است که ما را به این امور وادار کرده و منشأش هم جباریت و سلطه اوست. اگر ما می‌توانستیم از این سلطه الهی بیرون برویم، خیلی کارها انجام می‌دادیم، ولی نمی‌توانیم. همین فرعون‌ها که ادعای فرعونیت می‌کند، وقتی تشنه می‌شود، باید آب بخورد. ادعا می‌کند من خدا هستم، ولی گرسنه می‌شود و باید غذا بخورد؛ خسته می‌شود، باید بخوابد. خوابش نبرد، بیچاره می‌شود؛ آب نیابد، ذلیل می‌شود. این جبری است که خداوند در ما گذاشته تا ضعف و جبر خودمان را بفهمیم.

حال اگر بخواهیم این خدای جبار را که به ما نزدیک است، بشناسیم و به‌سوی او حرکت کنیم، برای این کار، وجود این اجبارها و آیات درونی به تنهایی کافی نیست. لذا این خدای جبار، بین خودش و ما حجت‌هایی قرار داده تا اموری را به ما بفهمانند. اگر دنبال آن فهم‌ها و حجت‌ها حرکت کردیم، آن‌وقت حضور او، سلطه او و قهر و غلبه او را می‌فهمیم. بنا نیست این خدای جباری که بر همه عالم احاطه دارد، جبراً خودش را به ما بشناساند؛ هرچند او واضح‌ترین امر در این عالم است. ممکن است انسان در ماه و خورشید شک کند، ولی از منظر قرآن اصلاً نمی‌شود در حضرت حق شک کرد؛ ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^۱ به یک معنا، هیچ کسی در وجود خدا شک ندارد. وقتی ما فقر خودمان را ببینیم، وقتی ببینیم که صد سال پیش نبودیم، صد سال دیگر هم نخواهیم بود و در این بین هم کس دیگری است که دارد کار می‌کند، می‌فهمیم که حیات ما از جای دیگری دارد می‌آید؛ «أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ».^۲ علم ما از جای دیگری می‌آید؛ قدرت ما از جای دیگری می‌آید؛ بقاء ما از جای دیگری

۱. ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾؛
سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۲. فرازی از مناجات حضرت امیر علیه السلام در مسجد کوفه؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۱۷۳.

می‌آید؛ این خیلی واضح است و امر مبهمی نیست. منتهی گاهی می‌بینیم انسانی تا آخر عمرش درگیر امر به این واضحی است و در این شک می‌کند که اصلاً خالق هست یا نیست! یک روز آقای که سنی هم از او گذشته بود، به استاد ما می‌گوید: آقای فلانی! من در خدا شک کردم. استاد ما هم گفته بود: تازه بعد از این سن، شک کردی؟ پس کی می‌خواهی به یقین برسی؟ گاهی برخی انسانها تا آخر عمرشان در همین قدم اول مانده‌اند!

بنابراین، خدای متعال، جبار است، به همه چیز احاطه دارد، حاضر است و او را از هر چیزی بهتر می‌توان دید. هیچ موجودی در عالم نیست که از خودش اراده کلی داشته باشد. حتی خورشید هم باید در یک مداری حرکت کند؛ ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾.^۱ هیچکس نمی‌تواند از او تخلف کند و همه تحت فرمان او هستند؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾.^۲ چه کسی می‌تواند از این خدایی که حاضر است و سلطه و حکومت و فرمان او بر همه عالم جاری است، تخلف کند؟ فقط ما نیستیم که یک روز به دنیا می‌آییم و یک روز هم از دنیا می‌رویم و در اختیار خودمان نیستیم؛ خورشید هم همین‌طور است؛ همه نظام کیهانی همین‌طور است. او جبار است، عالم را جبر می‌کند و سلطه و قدرت و حکم او در همه عالم ظاهر است.

– تسلیم و رضا در برابر جباریت خدا، راه رسیدن به توحید

اگر کسی بخواهد به این خدای جبار – که از هر چیزی به انسان نزدیکتر است و همه عالم تحت سلطه و فرمان او هستند – برسد و موحد شود، باید با اراده او در عالم هماهنگ شود. درستش هم همین است که او خداست و خدایی می‌کند، و ما هم باید بندگی کنیم. ما باید نه تنها خودمان را با او همراه کنیم که باید راضی به خدایی او باشیم. خدای متعال

۱. ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾؛ سوره الرحمن، آیات ۷-۵.

۲. ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛ سوره فصلت، آیه ۱۱.

می فرماید: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾؛^۱ اگر بنا بود حق، طبق هوای نفس ما و طبق میل ما راه برود که آسمان و زمین به هم می خوردند و چیزی باقی نمی ماند. اگر عالم طبق میل ما بچرخد، رنگرز دلش می خواهد آفتاب باشد و کشاورز هم دلش می خواهد باران ببارد.

عزیزی می فرمود: زمانی که در دوران مبارزات قبل از انقلاب، زندان بودم، یک نگرانی خیلی جدی ای که داشتم، این بود که من خیلی از دوستانم و شبکه ام را می شناسم، نکند من نتوانم مقاومت بکنم و ظلمی در حق دیگران بشود. بعد شروع کردم اصرار کردن به خدای متعال که باید من را از زندان رها کنی و من باید نجات پیدا کنم. بعد از مدتی که در زندان بودم، همه بدنم عفونت گرفت. یک دفعه این آیه از کلام الله به ذهنم آمد که ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؛^۲ اگر آلهه، بیش از یکی شد، فساد درست می شود. فهمیدم این بیماری برای این است که دو خدا در من پیدا شده، و من حاضر نیستم تسلیم به او شوم. این فساد، برای همین است. ایشان می فرمود: محاسبه کردم دیدم خدا از سر راه من برود کنار، یا من از سر راه خدای متعال بروم کنار؟ من بگویم: شما برو کنار، اراده من بشود! یا من از مقابل اراده او کنار بروم؟ دیدم درست این است که من کنار بروم و حرف او در عالم واقع شود؛ لذا من خودم را کنار کشیدم. دیگر تسلیم شدم و گفتم هرچه او بخواهد. می فرمود: ماه رمضان که شد، دعای ماه رمضان را می خواندم، اما این بخش «اللَّهُمَّ فَكْ كُلَّ أُسِيرٍ»^۳ را نمی خواندم! گفتم هرچه خدا می خواهد. بعد از مدتی همه این بیماری، رفع شد.

۱. ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾؛ سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۲. ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۳. رَوَى عَنْ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بَعْدَ الْمَكْتُوبَةِ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ: اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عَرَبِيٍّ اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ اللَّهُمَّ فَكْ كُلَّ أُسِيرٍ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ اللَّهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا

اگر خدای متعال در همه جای عالم خدایی می‌کند، پس سهم ما چیست؟ سهم ما در عالم این است که به خدایی او راضی باشیم یا راضی نباشیم؛ هیچ سهم دیگری در این عالم نداریم. بالاترین مقام سلوک، رضاست؛ همه این حرف‌هایی که در عرفان زده‌اند، مقصدش مقام رضاست. آخرین حد بندگی انسان همین است که از خدایی خدا لذت می‌برد و جمال کار خدا را می‌بیند. وقتی هم به اینجا برسد، پرده‌ها کنار می‌رود و دیگر هر چه از فعل خدا نشانش بدهند، برای او زیباست؛ «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».^۱ البته سخن در فعل خداست، و این را نباید با فعل دشمن اشتباه گرفت. حضرت زینب علیها السلام وقتی صحبت از صنع خدا بود، فرمودند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا». و الا کار دشمن، زیبا نیست.

اگر ما از خدا راضی شدیم، خدا هم از ما راضی می‌شود؛ «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ».^۲ همه دعوا از جایی شروع می‌شود که ما به خدایی خدا راضی نیستیم. ما که هرگز نمی‌توانیم خدایی بکنیم؛ اوست که با همه قوا، با حکمت و علم و قدرتش خدایی می‌کند و ما باید به خدایی او راضی باشیم. سهم ما بیش از این نیست.

«رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست».

←

بِغْنَاكَ اللَّهُمَّ غَيْرُ سَوْءٍ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ اللَّهُمَّ أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ اغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ ﴿إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ البلد الأمين، ص ۲۲۲.

۱. قَالَ حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: «لَمَّا أُدْخِلَ رَهْطُ الْحُسَيْنِ علیهم السلام عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُمَا اللَّهُ أَذِنَ لِلنَّاسِ إِذْنًا عَامًّا وَ جِئَ بِالرَّأْسِ قَوْضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ علیها السلام قَدْ لَبِسَتْ أَرْدَا ثِيَابِهَا وَ هِيَ مُتَنَكِّرَةٌ فَسَأَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ عَنْهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ هِيَ لَا تَتَكَلَّمُ قِيلَ لَهُ إِنَّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا. وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحَدُوْتَكُمْ. فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيرًا إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا فَقَالَ كَيْفَ رَأَيْتَ صَنَعَ اللَّهُ بِأَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَتْ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظِرْ لِمَنْ الْفُلْجُ...»؛ مشیر الأحزان، ص ۹۰.

۲. «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ سورة مائدة، آیه ۱۱۹.

«رضا به داده بده»، یعنی تو صاحب اختیار هستی، می‌توانی راضی بشوی و می‌توانی نشوی. هرچه خدا داده، به همان راضی باش و گره از پیشانی خودت باز کن که باب اختیار به‌سوی من و تو باز نشده است. یعنی اوست که خدایی می‌کند و خوب هم خدایی می‌کند؛ ما که نمی‌توانیم خدایی کنیم در عالم. پس کار و وظیفه ما چیست؟ کار ما همین است که راضی به خدایی او باشیم؛ «رضا به داده بده وز جبین گره بگشای».

منتهای سیر و سلوک انسان همین است که در یکی از فرازهای زیارت جامعه ائمه المؤمنین می‌خوانیم: «وَالرَّضَا بِقَضَائِكَ وَقَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَنِهَائِي وَ أَبْعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي»؛^۱ خدایا! رضای به قضا و قدر خودت را منتهای تصمیم من قرار بده؛ «أَقْصَى عَزْمِي». آن غایتی که در نهایت می‌خواهم به آن برسم، رسیدن به مقام رضای تو باشد. «وَالرَّضَا بِقَضَائِكَ وَقَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَنِهَائِي»؛ پایان وجود من، مقام رضا باشد. «وَأَبْعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي»؛ دورترین همت من و غایت وجود من، رضای به فعل تو باشد. کار ما در عالم، همین است.

پس این خداست که خدایی می‌کند و ما می‌توانیم خدایی او را ببینیم. انسان می‌تواند خدایی خدا را ببیند و باز هم راضی نباشد. شیطان خدایی خدا را می‌دید ولی دعوا می‌کرد؛ می‌خواست طور دیگری تدبیر شود. به تعبیر دیگر، به خدای متعال می‌گفت: من خدایی کنم، تو تبعیت کن! معنای دعا هم این نیست که ما خدایی کنیم، به خدا بگوییم این‌طور بشود، آن‌طور نشود. دعا، گدایی است؛ لذا با مقام رضا هیچ منافاتی ندارد. آنچه که با راضی بودن منافات دارد، خدایی کردن است. دعا و رضا، با یکدیگر هیچ تنافی‌ای ندارند.

خدا باید در عالم خدایی کند و ما هم باید بندگی کنیم. او جبار است و سلطه‌اش بر ما جاری است. اگر این را نفهمیدیم و با او پیش رفتیم، کم‌کم حکمت‌هایش را می‌فهمیم، جمالش را می‌بینیم و به تسبیح و رضا می‌رسیم؛ این، سیر ماست. اگر هم نفهمیدیم، او بالاخره خدایی خودش را می‌کند و این ما هستیم که از این درگیری رنج می‌بریم. حضرت در روایتی

۱. فرازی از زیارت جامعه ائمه المؤمنین (علیهم‌السلام)؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۹۱، ح ۱۴.

می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا»؛^۱ یعنی خدای متعال تقسیم خیلی عادلانه ای کرده، که هم عدل ظاهری است و هم عدل باطنی، و جور پنهان هم در آن نیست؛ آن تقسیم این است که یقین کردن به خدایی خدا رُوح و نشاط می آورد و راضی بودن به خدایی خدا هم راحتی می آورد. این خیلی مقام والایی است.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَشِّرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يَصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي»؛^۲ انسان باید یقین کند که هرچه به من می رسد، از اوست و او دارد من را اداره می کند؛ بدون اجازه او، برگگی از درخت ساقط نمی شود. این، قدم اول است. بعد هم به جایی برسد که بگوید حال که تو همه کارهای، من هم به خدایی تو راضی هستم؛ «وَرَضْنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي».

— رضای به تقدیر الهی، برطرف کننده هم و غم

ممکن است انسان اهل یقین بشود، ولی اهل رضا نشود، و لذا در مقابل خدایی خدا گله مند می شود. لذا فرمود: «أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا».^۳ اگر کسی هم به یقین و هم به رضا رسید، آرام می شود. با یقین، می فهمد همه کاره اوست؛ وقتی دید او حکیم است و کارهایش زیباست، راضی هم می شود. وقتی به تدبیر او راضی شد، نتیجه اش می شود روح و راحتی.

۱. عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَاطِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ صَحَّهَ يَقِينُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضَى النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسْوَغُهُ حَرِيصٌ حَرِيصٌ وَ لَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَةُ كَارِهِ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَ السَّخَطِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۲.

۲. فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی

۳. عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ الْبَرِيدِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «الزُّهْدُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۰.

حقیقت این است که در این عالم هیچ کاری از ما بر نمی آید؛ کار ما فقط بندگی است. اوج بندگی هم همین مقام یقین و رضاست. تمام دعوت انبیاء و اولیاء برای رسیدن به همین جاست. سهم ما در عالم، دیدن خدایی و سلطه و جباریت او و یقین کردن و راضی شدن به آن است. کسی که به جای یقین، شک دارد و نمی داند عالم، خدایی دارد، و فکر می کند تمام اتفاقاتی که برای ما می افتد، حاصل این ماده ای است که هیچ شعوری ندارد، این شک برایش هم می آورد؛ «وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ». هم یعنی انسان وقتی خدا نداشت، می خواهد بار خودش را در این عالم، خودش بردارد؛ زلزله می آید، می خواهد خودش دفع کند؛ طوفان می آید، می خواهد خودش دفع کند؛ بیماری می آید، می خواهد خودش دفع کند. اگر این طور شد، انسان هزار هم پیدا می کند. هموم، ناشی از خدایی کردن است. انسان وقتی به خدا یقین ندارد، می خواهد خودش دست و پای برای خودش بزند و لذا هم و غم پیدا می کند.

اما وقتی به یقین رسید و فهمید خدایی کار خداست و او دارد عالم را اداره می کند، درمی یابد که کاری نمی شود کرد و هم از او برداشته می شود. این، هم انسان را بر می دارد، اما هنوز روح برای انسان نمی آورد؛ این، رضا نیست. این انسانی که هم ندارد، می تواند درونش هزار نفرت باشد. یقین، عجز انسان را به او نشان می دهد، اما رضا نمی آورد، روح و نشاط نمی آورد. رضای حقیقی این است که انسان بعد از اینکه یقین پیدا کرد، بعد، در دل این یقین، کم کم حکمت و علم و رحمت و رأفت و عظمت و تنزیه خدای متعال از نقایص را هم ببیند و خدا را حمد کند؛ بعد کم کم می فهمد که هر کاری خدای متعال می کند، زیباست. وقتی طعم زیبایی خدا را می چشد، در بلا هم او را حمد می کند و لذت می برد: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ».^۱ عده ای در مصیبت جزع می کنند، عده ای صابرند، عده ای صابر به

۱. فرازی از زیارت شریف عاشورا: «...ثُمَّ تَسْجُدُ وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۴۸۰، ح ۷.

صبر جمیلند، عده‌ای هم شاکرند، راضی‌اند و لذت می‌برند. وقتی جمال را دید، لذت می‌برد و می‌شود ﴿رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾.^۱

– حجج الهی، تنها طریق تسلیم در برابر جباریت خدا

حال این سیری که باید در مقابل عزت خدا و جباریت خدا داشته باشیم و بعد فهم آن به مقام رضا برسیم، فقط با حجج الهی ممکن است. خدای متعال در هر قدم، حجتش را بر ما تمام می‌کند و به ما می‌فهماند که من هستم و من دارم کار می‌کنم؛ پس من هستم که به شما می‌گویم که این کار بد است و این کار خوب است. اگر انسان طبق این حجت عمل کرد، به آن مقام رضایی که باید برسد، می‌رسد. این حجت‌هایی که خدای جبار در عالم قرار داده، حجت را بر همه کائنات تمام می‌کنند و به همه موجودات می‌فهماند که خدای متعال، همان خدای شماسست و همه شما تحت سیطره او هستید؛ او خدای خوبی است و ﴿أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۲ است؛ و اوست که شما را به مقصد می‌رساند. اگر از مسیر او خارج شدید، دچار بت‌پرستی می‌شوید و به رنج می‌افتید؛ اوست که تعیین می‌کند این کار، خروج از بندگی است و آن کار عین بندگی است. حال این حجج الهی چه کسانی هستند؟ آن حججی که این سیر را به انسان می‌دهند کیانند؟ ائمه علیهم‌السلام. «وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَجُ الْبَرِّ»؛ شما معصومین، آن حجت‌های خدای جبار هستید.

۱. ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾؛ سوره فجر، آیات ۲۷-۲۸.

۲. ﴿قَالَ اللَّهُ خَيْرَ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۶۴.